



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریکی - نقد ایدنولوژی

نگاهی به وضعیت تاریخی - مشخص جهان کنونی

همایون ایوانی



اردیبهشت 1398

تندبادهای حادثه سال‌هاست که علیه آرمان‌ها و جنبش‌های پیشرو و رهایی‌خواه می‌وزد. جنبش‌هایی که با یاری کارگران، زحمتشکان و نیروهای پیشروی تاریخی برای سرنگونی یا - به مفهوم اصلاح‌طلبانه سوسیالیستی - "فروپاشی" سرمایه‌داری می‌بایستی بشر را از پرتگاه نابودکننده‌ی این نظام به سوی جامعه آینده رهنمون می‌شدند. به نظر می‌آید که این جنبش‌ها از نفس افتاده‌اند و موج‌های‌شان دیواره‌های سخت سرمایه را در هم نمی‌شکنند. آیا چنین تصویری از دوره تاریخی‌ای که در آن به سر می‌بریم واقعی است؟ آیا عصری - که به تعبیر مختلف - عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری، عصر زوال سرمایه‌داری و اوج‌گیری سوسیالیسم و یا عصر انقلابات رهایی‌بخش خوانده می‌شد؛ به سر رسیده است؟ در وضعیت تاریخی-مشخص جهان کنونی آیا جنبش‌های رهایی‌بخش در نبرد با سرمایه‌داری جهانی و امپریالیسم شانسی برای پیروزی دارند؟

آیا مارش پیروزی جامعه‌ای سوسیالیستی، آزاد و آینده‌گرا به پایان رسیده و پیشروی فاشیسم نو، نژادپرستی، سکسیسم، نظامی‌گرایی، اسلام‌گرایی و ارتجاع مذهبی روندهای تکرارشونده دوره تاریخی کنونی را رقم می‌زنند؟ کدام روندهای تکرار شونده‌ای سمت غالب رخدادهای سیاسی و انقلابی عصر و گاه- دوره کنونی را تعیین می‌کنند؟ چه تضادهای سیاسی و اقتصادی معینی این عصر و گاه- دوره معین را تحت الشعاع خود قرار می‌دهند؟

اگر جهان کلیتی یکپارچه است، آن‌گاه فهم دقیق روندهای محلی و منطقه‌ای ممکن نیست مگر آن که این کل به هم پیوسته و روندهای تکرارشونده و نمونه‌وار آن برای تحلیل‌گر شناخته شده باشد.

دو رویکرد و توافقاتی درباره نام‌گذاری و واژه‌ها

در این نوشته به دو رویکرد همسویه در نگاه به روندهای تاریخی پرداخته می‌شود. نخست رویکردی که با الهام از دوره‌های زمین‌شناسی، تلاش می‌کند دوره‌های تاریخ بشری را نیز با در نظر گرفتن تفاوت‌های علوم دقیقه و علوم انسانی، به دوران‌ها، عصرها و دوره‌ها تقسیم کند و براساس آن، مختصات یک "بُرش زمانی" را که می‌تواند از چند ده سال تا چند سده باشد، توضیح دهد. رویکرد دوم، بر پایه تفسیر و گسترشی از نظریه مارکس درباره بحران‌های ادواری سرمایه که چرخه‌های هفت تا ده ساله‌ای را در برمی‌گیرد، شکل گرفته است. این نظریه که به عنوان موج‌های بلند سرمایه‌داری شناخته می‌شود؛ نخستین بار توسط اقتصاددانان مارکسیست چون پارووس (هلپ هند) و ون‌گلدن در آغاز سده بیستم بیان شد. پس از انقلاب اکتبر، نیکلای کندراتیف موج‌های پنجاه ساله‌ای را در حیات سرمایه‌داری توضیح داد که از دو مرحله حدوداً بیست و پنج ساله‌ی گسترش و سپس رکود تشکیل می‌شوند. برای تدقیق بحث و جلوگیری از تفاوت‌های احتمالی در تعاریف مورد استفاده، در این نوشته نخست به توضیح و تعریف این دو رویکرد پرداخته می‌شود.

دوران، عصر، دوره

در سده نوزدهم و اوایل سده بیستم با الهام از بحث‌ها و واژگان‌های زمین‌شناسی تلاش شد که تاریخ جوامع انسانی در درازنای قدمت چندین هزارساله‌اش، طبقه‌بندی مشخص‌تری یابد. زمان زمین‌شناسی¹ و یا مقیاس

¹ Geologic time

زمانی زمین شناسی^۲ فاصله‌ی بزرگ زمانی است که یک بخش از تاریخ زمین شناسی به خود اختصاص داده است.^۳ این بخش‌های زمانی شامل ابردوران^۴، دوران^۵، دوره^۶، دور^۷ و عصر^۸ می‌شوند. توجه به این امر ضروری است که در طول چند صد سالی که این واژه‌ها به کار برده شده، بارها برخی واژه‌ها هم معنی و برخی دیگر در سلسله مراتبی متفاوت به کار برده شده است. با این حال، اگر از بررسی پیشینه تاریخی تغییر و تبدیل واژه‌ها صرف نظر کنیم، می‌توان واژه‌های کلیدی را به صورت چکیده چنین تعریف کرد: ابردوران بالاترین رتبه در واحدهای تاریخ زمین است. ابردوران‌ها به دوران‌ها تقسیم می‌شوند که آن‌ها هم به نوبه خود به دوره‌ها، دورها و عصرها. کوچک‌ترین برش از این مجموعه، گاه^۹ است. گاه در این جا، بخشی از زمان تعریف شده که با یک رویداد مشخص آغاز شده است و با رویدادی دیگر پایان می‌پذیرد.^{۱۰} گاه زیر مجموعه عصر به شمار می‌رود و یک عصر از چندین گاه تشکیل شده است.

با مقایسه‌ای بین واژه‌های بکار برده شده در علم زمین شناسی و علم تاریخ، تشابهات و تفاوت‌هایی میان آن‌ها آشکار می‌شود. در این نوشته از واژه‌های گاه، عصر و دوران با تعاریفی متفاوت از تعاریف زمین‌شناسی استفاده شده است. علاوه براین، همان‌گونه که در زمین‌شناسی شناخت و تدقیق واژه‌ها، نام‌گذاری و تعاریف آن بخشاً تغییر یافته و تکمیل شده، در سیاست و علم تاریخ نیز، این واژه‌ها الزاماً در همه دوره‌ها و در همه ادبیات مورد استفاده با درکی یگانه و یک دست به کار گرفته نشده است. برای بحث کنونی واژه "گاه- دوره" به جای "گاه" - مصوب فرهنگستان ایران - به کار برده خواهد شد.

گاه- دوره^{۱۱}، آن لحظه‌ای از تاریخ بشریت است که با رویدادی بزرگ در ابعاد تاریخی-جهانی آغاز و با رویدادی در همین تراز به پایان می‌رسد. در این بحث، گاه- دوره به عنوان کوچک‌ترین "واحد" تاریخی-جهانی تعریف شده است که در بزنگاهی تاریخی به عنوان نقطه عطفی حساس، آغاز شده و با رویدادی دیگر به پایان می‌رسد. گستره زمانی یک گاه- دوره تاریخی جهانی می‌تواند چند دهه را شامل شود. تعیین و انتخاب رخدادی سیاسی مهم در سطح جهانی یا منطقه‌ای بسیار قراردادی است و بیشتر اهمیت نمادین برای نشان دادن ویژگی‌های سیاسی و

² Geological time scale

³ <https://www.britannica.com/science/geologic-time>

⁴ Eon [in: Geochronology]; Eonothem [in: Chronostratigraphy]

⁵ Era [in: Geochronology]; Erathem [in: Chronostratigraphy]

همچنین ن. ک. مجد رضا باطنی، فرهنگ انگلیسی فارسی: ۱- عصر، دوره، دوران ۲- [زمین‌شناسی] دوران

⁶ Period [in: Geochronology]; System [in: Chronostratigraphy]

همچنین ن. ک. مجد رضا باطنی، فرهنگ انگلیسی فارسی: ۱- دوره ۲- مدت، موقع ۳- دوران، عهد، عصر، زمانه

⁷ Epoch [in: Geochronology]; Series [in: Chronostratigraphy]

همچنین ن. ک. مجد رضا باطنی، فرهنگ انگلیسی فارسی: ۱- دوره، دوران، عصر ۲- نقطه عطف ۳- [زمین‌شناسی] دور

⁸ Age [in: Geochronology]; Stage [in: Chronostratigraphy]

⁹ Chron [in: Geochronology]; Chronzone [in: Chronostratigraphy]

¹⁰ <https://fa.wikipedia.org/wiki/%DA%AF%D8%A7%D9%87%E2%80%8C%D8%A8%D8%A7%D8%B2%D9%87>

<https://en.wikipedia.org/wiki/Chronozone>

¹¹ Period-chron

روندهای مبارزه طبقاتی و اجتماعی در یک گاه- دوره‌ی معین را دارد. چنین روندهایی نه یک روزه آغاز می‌شوند و نه یک شبه از صفحه گیتی محو می‌شوند. در یک گاه- دوره، ما با وضعیتی روبرو هستیم که ویژگی‌های مَنیش‌نما^{۱۲} و روندهای نمونه‌وارش^{۱۳}، آن را از دوره پیشین و یا پسین کاملاً متمایز می‌کند. گاه- دوره‌ها نمایانگر کیفیت آشکاری از سطح رشد مبارزه طبقاتی و یا بنیان‌های اقتصادی بین‌المللی هستند.

عصر، گستره‌ی زمانی فراتری از گاه- دوره دارد که می‌تواند شامل یک یا چند گاه- دوره باشد. برای تعیین یک عصر، علاوه بر توجه به رخدادها و بزنگاه‌های سیاسی و طبقاتی، ویژگی‌های سیاسی به روندهای مبارزه طبقاتی و اجتماعی در گستره‌ی تاریخی جهانی توجه ویژه‌ی معطوف می‌شود. در تعیین مختصات یک عصر عوامل گوناگونی مورد توجه قرار می‌گیرند.

بر اساس شناخت از تضادهای طبقاتی و اجتماعی در سطح جهان، روندهای تکرارشونده در مبارزه طبقاتی شناسایی شده و از آن طریق، ماهیت دگرگونی‌های آتی، نقش طبقات و اقشار اجتماعی در این تحولات، ویژگی آفندی یا پدافندی مبارزه در عصر معین، توازن قوای طبقاتی در سطح ملی و بین‌المللی و در نهایت صف‌بندی نیروهای انقلاب و ضدانقلاب در سطح جهانی معین می‌شوند. شناخت دقیق از عصر تاریخی-جهانی‌ای که بشر در آن قرار دارد، کمک مهمی است برای تشخیص ماهیت تحولات طبقاتی و اجتماعی، تعیین استراتژی انقلابی در سطح جهان و پیش‌بینی راه‌های حمله ضدانقلاب جهانی به اردوی انقلاب. علاوه بر این، با تشخیص و شناخت دقیق از توازن قوای جهانی و محلی در لحظه معین، نیروهای انقلاب می‌توانند تاکتیک‌ها و دستور کار مبارزاتی خود را واقع‌بینانه‌تر تعیین کنند.

دوران، برای محدوده‌ی تاریخی‌ای بزرگتر از یک شکل‌بندی اقتصادی-اجتماعی به کار برده شده است. در این نوشته مفهوم دوران با شکل‌بندی غالب اقتصادی-اجتماعی در سطح جهان یا دوره‌ی زمانی طولانی‌تر از آن، قرابت بیشتری دارد. از همین رو، دوران می‌تواند گستره زمانی چند صد ساله‌ای را شامل شود، دوران برده‌داری، دوران فئودالی و یا دوران سرمایه‌داری نمونه‌هایی از این دست هستند. برای دوره زمانی طولانی‌تر از یک شکل بندی اقتصادی-اجتماعی، مارکس و انگلس در ایدئولوژی آلمانی به "دوران ماقبل تاریخ"^{۱۴} اشاره می‌کنند که در نقد نظر فوئرباخ و فلسفه آلمانی است. هر دوره می‌تواند شامل چندین عصر باشد. برای مثال در دوران سرمایه‌داری، از عصر انقلابات بورژوازی (از انقلاب فرانسه ۱۷۸۹ تا کمون پاریس ۱۸۷۰)، عصر شکست کمون و دوره رشد سرمایه‌داری (۱۸۷۰ تا ۱۹۰۵ یا ۱۹۱۴ یا ۱۹۱۷)، عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری (۱۹۱۴ یا ۱۹۱۷ تا به امروز) می‌توان نام برد. نمودار یک سلسله مراتب دوران، دوره، دور، عصر و گاه- دوره را با توجه به گستره زمانی آن‌ها و تفاوت‌های تقریبی کاربرد واژه‌ها در تاریخ و زمین‌شناسی نشان می‌دهد.

مارکس و انگلس در نوشته‌های شان برای گاه- دوره، یا دوره واژه Period را به کار می‌گیرند و تا آن جا که نگارنده می‌داند آن‌ها در نوشته‌هایشان واژه Chron را به کار نبرده‌اند. برای عصر، در فصل سی و یک کاپیتال،

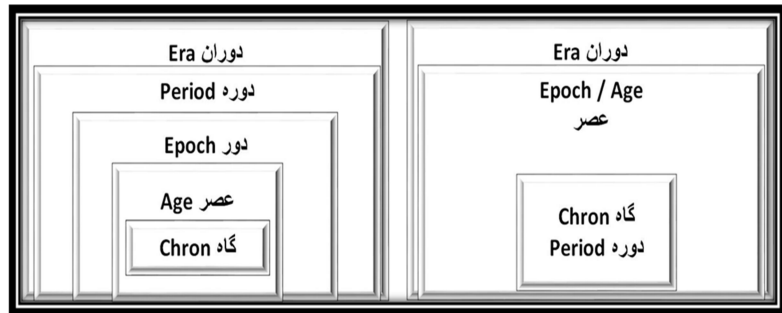
¹² Characteristic

¹³ Typical

¹⁴ „prehistoric era”: The German Ideology, Transcription: Tim Delaney, Bob Schwartz, Marx/Engels Internet Archive
https://www.marxists.org/archive/marx/works/download/Marx_The_German_Ideology.pdf

مواردی نظیر قرون وسطی^{۱۵}، و در ایدئولوژی آلمانی (ترجمه انگلیسی) عصر فئودالی^{۱۶} یا در آلمانی^{۱۷} در موارد متفاوتی از سوی مارکس به کار برده می‌شوند.

علاوه بر تفاوت‌های کاربرد واژه‌های کلیدی در دانش زمین‌شناسی و تاریخ؛ و نیز نوسان کاربرد آن‌ها در نوشته‌های کلاسیک سوسیالیستی، باید به تفاوت‌های میان تقسیم‌بندی تاریخی و اقتصادی-اجتماعی نیز توجه داشت.



نمودار ۱- سلسله مراتب دوران، دوره، دور، عصر، گناه- دوره: در تاریخ (راست) و زمین‌شناسی (چپ)

همان گونه که در نمودار ۱ دیده می‌شود این طبقه‌بندی در عین هم‌سویی با شکل‌بندی‌های اقتصادی-اجتماعی، اما تفاوت‌های مهمی نسبت به آن هم دارد: طبقه‌بندی تاریخی، عمدتاً بر برش جهانی و ویژگی‌های تاریخی، اجتماعی و سیاسی تکیه داشت. در حالی که هم‌سویی وضعیت اقتصادی هم در نگرش تاریخی و هم فرماسیون اقتصادی ملاحظه می‌شود ولی فرماسیون تمرکز بر شناخت و توضیح وضع تولید، توزیع و مناسبات حاکم بر آن‌ها است. نگرش تاریخی، در برش معینی از زمان، مبارزه و آگاهی طبقاتی برخاسته از چنین مناسبات اقتصادی‌ای را در چارچوبی جهانی مورد توجه قرار می‌دهد. برای مارکس و انگلس روشن بود که چنین تجریدی میان بحث فرماسیون اقتصادی و طبقه‌بندی تاریخی-جهانی، فقط برای توضیح مشخص‌تر وجوه مختلف پدیده‌ای یگانه بود. سرمایه‌داری هنوز در ابعاد سده بیست و یکمی‌اش جهان را در درون مناسبات خود چنین ژرف و همه‌جانبه ادغام نکرده بود، اما سمت و سوی اقتصادی و تاریخی وقایع برای اندیشمندان پیشرو سوسیالیست قابل رویت بود. این وضع چند دهه بعد برای لنین، با رشد سریع سرمایه‌داری و شکل‌گیری انحصارات، حادث شدن تضادهای سرمایه‌داری و سرانجام جنگ اول جهانی و گسست از انترناسیونال دوم، بیش از پیش برجسته شد.

نظریه موج‌های بلند

نگرشی دیگر، دوره‌های تاریخی را با نظریه موج‌های بلند^{۱۸} توضیح می‌دهد. نظریه‌ی موج‌های بلند مدت توسعه‌ی اقتصادی، که دوره‌های متعدد را در بر می‌گیرد، برای اولین بار توسط اقتصاددانان مارکسیست چون پارووس (هلپ)

¹⁵ "middle age": Karl Marx. Capital Volume One, Chapter Thirty-One: Genesis of the Industrial Capitalist: <https://www.marxists.org/archive/marx/works/1867-c1/ch31.htm#n2>

¹⁶ "feudal epoch": The German Ideology, Transcription: Tim Delaney, Bob Schwartz, Marx/Engels Internet Archive https://www.marxists.org/archive/marx/works/download/Marx_The_German_Ideology.pdf

¹⁷ „Feudalepoche“: Die deutsche Ideologie: http://www.mlwerke.de/me/me03/me03_017.htm#I_I_A

¹⁸ Long waves

هند) و ون گلدن در آغاز سده بیستم بیان شد. ولی این نظریه عمدتاً با نام‌های کندراتیف، شومپتر و مندل پیوند دارد.

کندراتیف، معاون نخست وزیر در حکومت کرنسکی پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ روسیه بود. او پس از انقلاب اکتبر "موسسه‌ی پژوهش‌های بحران اقتصادی جهانی"^{۱۹} را بنیاد گذاشت. پژوهش‌های تجربی‌اش او را به سرعت متقاعد کرد که در تاریخ سرمایه‌داری از آغاز سده نوزدهم به بعد می‌توان موج‌های اقتصادی با طول مدت حدوداً پنجاه سال را تشخیص داد؛ در پی بیست و پنج سال جهش^{۲۰} [گسترش، رونق]، بیست و پنج سال کاهش^{۲۱} [رکود] می‌آید. ابزار اساسی برای تعیین این دوره‌های درازمدت حرکت قیمت‌ها است، با پی‌آمدهایی در زمینه‌های بازدهی و درآمد. به طور کلی نیکلای کندراتیف سه موج بلند از این دست را تمیز داد: اولی در فاصله جنگ‌های ناپلئونی و سال ۱۸۴۸؛ دومی میان ۱۸۴۸ و پایان سده نوزدهم؛ و سومی که از آن زمان آغاز شده بود.^{۲۲}

کندراتیف در جریان تصفیه‌های خونین استالین در سال ۱۹۳۸ محاکمه و در همان روز محاکمه در ۴۶ سالگی اعدام می‌شود. ادامه کار بر روی این نظریه را جوزف شومپتر، اقتصاددان اتریشی برعهده گرفت و در سال ۱۹۳۹ کتابی تحت عنوان "دوره‌های اقتصادی"^{۲۳} منتشر ساخت. نظریه‌ی شومپتر بر سرمایه‌گذاری نوآورانه در کل، و بر سرمایه‌گذاری صنعتی تاکید دارد. از این جهت تا حدودی در حکم بسط و گسترش نظریه مارکس درباره دوره‌های تجاری ۷ تا ۱۰ ساله است، که در آن رونق منوط به تجدید سرمایه‌گذاری ثابت است و از این رو، نوآوری فن‌آورانه لازم می‌شود. جنبه ضعیف نظریه‌ی شومپتر، تکیه مفرط او بر پیدایش شخصیت‌های نوآور (کارفرمایان) در حکم نیروی آغازگر افزایش یا رونق ناگهانی "موج کندراتیف" است.

در سال‌های دهه ۱۹۷۰ میلادی، دو کتاب ارنست مندل با عنوان "سرمایه‌داری پسین" (۱۹۷۲)^{۲۴} و "موج‌های بلندمدت توسعه‌ی سرمایه‌داری" (۱۹۷۹)^{۲۵} به پرداختی ژرف‌تر درباره موج‌های بلند دست می‌یابد. پل ماتیک، یک سال پس از انتشار کتاب "سرمایه‌داری پسین" نقدی بر آن نوشت که رویکردی متفاوت از رویکرد مندل را در تحلیل بحران‌های سرمایه‌داری برجسته می‌کند.^{۲۶}

مندل در کتاب "سرمایه‌داری پسین"، فصلی را به "امواج بلند در تاریخ سرمایه‌داری" اختصاص داده است. به نظر مندل، رقابت مشروط در تولید سرمایه‌داری موجب توالی سیکل گسترش و کاهش تولید کالا و همچنین تولید ارزش اضافه می‌شود. چنین حرکت چرخه‌ای همچنین با حرکت چرخه‌ای از گسترش و کاهش تحقق ارزش اضافه

¹⁹ Weltkonjunktur

²⁰ Expansion گسترش

²¹ Stagnation رکود

²² به نقل از فرهنگنامه اندیشه مارکسیستی، مقاله ارنست مندل در این باره، ص ۷۰۸

²³ Business Cycles, Schumpeter, Joseph Alois. (deutsch: Konjunkturzyklen. 1961)

²⁴ Ernest Mandel, Der Spätkapitalismus. Versuch einer marxistischen Erklärung. Edition surkamp, Erste Auflage 1972, S. 101-137

²⁵ Ernest Mandel, Die langen Wellen im Kapitalismus, isp-Verlag GmbH, 2. Auflage März 1987.

²⁶ Paul Mattick, Ernest Mandels „Spätkapitalismus“, 1973 (Paul Mattick, Kritik der Neomarxisten, Frankfurt a.M., 1974, S. 132-188):

<https://www.marxists.org/deutsch/archiv/mattick/1973/xx/mandel.htm>

<https://www.marxists.org/archive/mattick-paul/1972/mandel.htm>

و انباشت سرمایه هم سو است. اما تحقق ارزش اضافه و انباشت سرمایه نه از لحاظ زمانی و نه از لحاظ مقدار و تناسب‌شان با یکدیگر به طور کامل منطبق نیستند. این دو، هم‌چنین با خود تولید ارزش اضافه نیز یکسان و منطبق نیستند. از انحراف آخری از اولی (یعنی: تولید ارزش اضافه از تحقق ارزش اضافه) و اولی از دومی (یعنی: تحقق ارزش اضافه از انباشت سرمایه)، بحران اضافه تولید سرمایه‌داری توضیح داده می‌شود.

در دوره گسترش، هم حجم و هم نرخ سود بالا می‌روند و هم چنین آهنگ و حجم انباشت سرمایه نیز روندی صعودی دارند. برعکس، در بحران‌ها و پیامد دوره‌های رکود، هم حجم و هم نرخ سود کاهش یافته و هم چنین آهنگ و حجم انباشت سرمایه نیز روندی نزولی طی می‌کنند. چرخه تولید سرمایه‌داری از این طریق به عنوان توالی‌ای از انباشت شتابان یا کندی را نمایش می‌دهد. مندل با بررسی تئوری بحران ادواری سرمایه‌داری که با چرخه تولید صنعتی بین ۷ تا ۱۰ سال بروز می‌یابد، به ویژگی برخی از این چرخه‌ها می‌پردازد که تجدید سازمان و نوآوری کامل و وسیع صنعتی و تکنولوژیک به دلیل سقوط شدید نرخ سود، اجتناب ناپذیر می‌شوند. این سیکل‌ها، همان مراحل ۲۵ ساله‌ای است که کندراتیف بدان پرداخته بود. مرحله‌ای از بحران که در اثر استهلاک سرمایه ثابت چه به صورت مادی و چه به صورت معنوی، تولید سرمایه‌داری قادر به حفظ میانگین اجتماعی نرخ سود نیست. او به فاکتورهایی در دوره‌های بحران اشاره می‌کند که علاوه بر بی‌ارزش کردن سرمایه (به عبارت دیگر "نابودی سرمایه"، همین نکته در مانیفست حزب کمونیست تحت عنوان "نابودی نیروهای تولیدی" یاد می‌شود) برای خروج سرمایه‌داری از بحران به یاری‌اش می‌شتابند. این فاکتورها عبارتند از:

- ۱- کاهش ناگهانی ترکیب ارگانیک سرمایه: برای مثال انتقال انبوه سرمایه به فضاها و کشورهای تازه (برای نمونه سقوط رژیم‌های اروپای شرقی و شوروی سابق و هجوم سرمایه‌ها به آن مناطق)
- ۲- افزایش ناگهانی نرخ ارزش اضافه: برای مثال از طریق بالا رفتن شدت کار یا پیامد شکست و عقب نشینی طبقه کارگر در حفظ قیمت واقعی نیروی کار در بازار سرمایه‌داری (نمونه سرکوب‌های کارگری و کاهش سیستماتیک بهای واقعی نیروی کار در کشورهای مختلف. ژاپن و کره جنوبی نمونه‌های آشکار و مستندی از این وضع ارائه می‌دهند)
- ۳- ارزانی ناگهانی عناصر سرمایه ثابت: هم‌چون کاهش قیمت مواد خام (برای نمونه به آمار ارائه شده در سرفصل پیش شرط‌های جهانی سازی در همین مطلب مراجعه کنید، دسترسی به انرژی ارزان)
- ۴- افزایش سرعت گردش سرمایه: برای نمونه حمل و نقل سریع‌تر و ارزان‌تر (ن. ک. حمل و نقل و ارتباطات پیشرفته)، سرمایه "دیجیتالی" و...

در تحلیل مندل از موج‌های بلند سرمایه‌داری، دوره‌های زمانی با تقسیم بندی نهایی که در این نوشته استفاده خواهد شد، کمی تفاوت دارد (مقایسه شود با طبقه بندی اندره کورتایف و سیری سرگی در ادامه همین سرفصل). در جدول ۱- تقسیم بندی امواج کندراتیف براساس نظر ارنست مندل در کتاب سرمایه داری پسین، ۱۹۷۲، هشت موج کندراتیف تا زمان نوشته شدن کتاب تشخیص داده می‌شود. مندل، این موج‌ها را با ویژگی‌هایی نظیر سطح صنعتی و تکنولوژیک، وضعیت بازار، ترکیب ارگانیک سرمایه، نرخ سود، نرخ بهره در دوره‌های مختلف توضیح می‌دهد. او دوره‌های گسترش و یا کاهش را در ارتباط با افزایش و یا کاهش نرخ سود در یک موج معین و پیامد

آن در سرعت انباشت سرمایه توضیح می‌دهد. مدل در جدول زیر سرمایه ثابت C^{27} را به سرمایه استوار Cf^{28} و سرمایه در گردش (انباشتی) CZ^{29} تقسیم می‌کند.

دوره زمانی	روند غالب	دلایل و توضیحات	مراحل موج بلند
۱۷۹۳ تا ۱۸۲۵	گسترش نرخ سود سعودی	تولید کارگاهی و کشاورزی از تولید صنعتی عقب می‌افتد، افزایش قیمت مواد خام، کاهش دستمزدهای واقعی، بیکاری انبوه و گسترش شدید بازار جهانی	۱
۱۸۲۶ تا ۱۸۴۷	کاهش نرخ سود نزولی	از بین رفتن سود-اضافه از طریق تولید ماقبل صنعتی در انگلیس و اروپای غربی افزایش ارزش سرمایه ثابت، افزایش نرخ ارزش اضافه را خنثی می‌کند سرعت گسترش بازار جهانی کاهش می‌یابد	۲
۱۸۴۸ تا ۱۸۷۳	گسترش نرخ سود سعودی	گذار به تولید ماشینی ارزش سرمایه استوار Cf را کاهش می‌دهد سرمایه در گردش CZ افزایش می‌یابد ولی این افزایش، کاهش سرمایه استوار Cf را جبران نمی‌کند گسترش غول آسای بازار جهانی از طریق انقلاب ۱۸۴۸ و افزایش تولیدات صنعتی و گسترش کاربرد خطوط راه آهن در تمام اروپا و شمال آمریکا	۳

²⁷ Capital constant (fr), Konstantes Kapital (de), constant capital (en)

²⁸ Capital fixe (fr), Fixes Kapital (de), fixed capital (en)

²⁹ Capital circulant (fr), Zirkulirendes Kapital (de), Circulating capital (en)

<p>تولید ماشینی ماشین آلات (بخش یک تولید) گسترش می یابد؛ کالاها موجب سود اضافی نمی شوند افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه موجب کاهش نرخ متوسط سود می شود دستمزدهای واقعی در اروپا افزایش می یابند نتایج افزایش صدور سرمایه و کاهش قیمت مواد خام بتدریج اجازه افزایش انباشت سرمایه را می دهند/ رکود نسبی بازار جهان</p>	<p>نخست نرخ سود نزولی است، سپس رکود و به آرامی نرخ سود صعودی می شود</p>	<p>۱۸۷۴ تا ۱۸۹۳</p>	<p>۴</p>
<p>سرمایه گذاری در مستعمرات، ظهور امپریالیسم، گسترش انحصارات افزایش آرام مواد خام که با سود جستن از انقلاب صنعتی دوم، شدت کار بارآور را افزایش داد و موجب افزایش شدید نرخ ارزش اضافه شد. افزایش نرخ سود، رشد سریع انباشت سرمایه گسترش بازار جهانی در آسیا، آفریقا و اقیانوسیه</p>	<p>صعود نرخ سود، سپس رکود</p>	<p>۱۸۹۴ تا ۱۹۱۳</p>	<p>۵</p>
<p>آغاز جنگ، سقوط بازار جهانی، به قهقرا رفتن تولیدات به دلیل افزایش سرعت استهلاک سرمایه، پیروزی انقلاب اکتبر و رکود بازار جهانی</p>	<p>قهقرا در نرخ سود، نزول شدید</p>	<p>۱۹۱۳ تا ۱۹۳۹</p>	<p>۶</p>

<p>تضعیف طبقه کارگر از طریق جنگ دوم جهانی و فاشیسم به سرمایه داری مجال داد نرخ ارزش اضافه را افزایش دهد. افزایش مشروط نرخ سود موجب تسهیل، انباشت سرمایه می شود. این امر در تولید اسلحه و سپس سومین انقلاب صنعتی موثر بود. انقلاب صنعتی سوم، ارزانی تعیین کننده سرمایه ثابت را به همراه آورد و نرخ سود را ذ در دراز مدت تضمین کرد. محدود شدن بازار جهانی در اثر خودکفایی حاصل از جنگ و خارج شدن کشورهای از بازار جهانی سرمایه: اروپای شرقی، چین، ویتنام شمالی، کره شمالی، کوبا</p>	<p>گسترش، نرخ سود نخست صعودی و سپس شروع به سقوط کرد</p>	<p>۱۹۴۰ تا ۱۹۶۶</p>	<p>۷</p>
<p>مکیدن تدریجی "ارتش ذخیره صنعتی" کشورهای امپریالیستی مانع از آن می شود که علی رغم اتوماتیزه وسیع، نرخ ارزش اضافی افزایش یابد. مبارزه طبقاتی به نرخ سود حمله ور می شود. تشدید رقابت های بین المللی و بحران پول های جهانی به همین صورت بر نرخ سود اثر می کنند. گسترش تجارت جهانی کند می شود.</p>	<p>نرخ نزولی سود</p>	<p>۱۹۶۷ تا ۱۹۷۲ مندل در کتاب ۱۹۷۲ را نوشت</p>	<p>۸</p>

جدول ۱- تقسیم بندی امواج کندراتیف براساس نظر ارنست مندل در کتاب سرمایه داری پسین، ۱۹۷۲

به طور کلی، بنابر نظریه موج های کندراتیفی، مرحله گسترش نیروهایی را آزاد می سازد که به مرحله رکود منتهی می شود و در عین حال، این مرحله رکود نیز موجی برای ابتکار عمل و پیدا کردن راه حل هایی توسط سرمایه داری

(نوآوری صنعتی و تکنولوژیک، مناطق و حوزه‌های جدید برای بازار و مصرف و...) است که منجر به آغاز موج جدیدی شده و مرحله گسترش بیست و پنج ساله دیگری را آغاز می‌کند. در این نظریه، گذر از مرحله گسترش به مرحله رکود را حرکت ذاتی و ماهوی سرمایه مفروض دانسته، اما گذار از مرحله رکود به مرحله گسترش را ویژگی درونی این سیستم نمی‌بیند. از این رو برای خروج از رکود و بحران، به شوک‌های سیستمی از بیرون هم‌چون تحول در نرخ سود و ارزش اضافه نیاز دارد. این دگرگونی الزاماً نه در عرصه اقتصادی بلکه از طریق محرک‌های سیاسی نظیر جنگ و ضدانقلاب نیز می‌تواند صورت پذیرد. راه کارهای دیگر نظیر گسترش بازارها، ایجاد بازارهای کاذب و سیاست گذاری‌های درازمدت مالی و اقتصادی توسط انحصارات و یا دولت‌های امپریالیستی نیز بخشی دیگر از این شوک‌های بیرونی برای خروج از رکود و آغاز دوره جدید گسترش و رونق به شمار می‌روند. انقلاب فنی و تکنولوژیک، راه حل دیگری است که خروج از مرحله رکود را ممکن می‌سازد.³⁰

همان گونه که گفته شد، در مورد امواج کندراتیف و مراحل درونی آن، تقسیم بندی‌های متفاوتی وجود دارد. امروزه، حتی اقتصاددانان سرمایه‌داری نیز از نظریه امواج بلند کندراتیف برای برنامه‌ریزی اقتصاد سرمایه‌داری، بهره می‌جویند. لئو آ. نفیدوف یکی از چهره‌های شناخته شده در زمینه استفاده از نظریه امواج بلند کندراتیف است که از چشم‌انداز سرمایه‌داری به مسئله می‌پردازد. نفیدوف، علاج رکود موج کنونی کندراتیف را سرمایه‌گذاری در حوزه آموزش و سلامتی می‌بیند.³¹ او تقسیم بندی امواج بلند را بر پایه مراحل زیر در نظر می‌گیرد:

موج بلند کندراتیف	دوره زمانی	کالاها و ویژگی بازار	تحولات در ابزار تولید و زیرساخت‌ها
۱	۱۷۸۰ تا ۱۸۳۰-۵۰	پوشاک	ماشین بخار صنایع نساجی
۲	۱۸۳۰-۵۰ تا ۱۸۷۰-۹۰	حمل و نقل انبوه	خطوط راه آهن صنایع فولاد
۳	۱۸۷۰-۹۰ تا ۱۹۲۰-۳۵	مصرف انبوه	الکتروتکنیک شیمی
۴	۱۹۲۰-۳۵ تا ۱۹۵۰-۸۰	حمل و نقل شخصی	اتومبیل سازی پتروشیمی
۵	۱۹۸۰ تا ۲۰۰۰-۰۵	اطلاعات ارتباطات	تکنولوژی اطلاعاتی
۶	۲۰۰۰-۰۵ به بعد	مجموع سلامتی (صنعت)	بیوتکنولوژی سلامت روانی و اجتماعی

30 به نقل از فرهنگنامه اندیشه مارکسیستی، مقاله ارنست مندل در این باره، ص ۷۰۸

31 Leo A. Nefiodow, Der sechste Kondratieff/The sixth Kondratieff: <https://www.kondratieff.net/>

	سلامتی)		
--	---------	--	--

جدول ۲- زمانبندی امواج کندراتیف براساس نظر لئو آ. نفیدوف^{۳۲}

جدول ۲- زمانبندی امواج کندراتیف براساس نظر لئو آ. نفیدوف را ارائه می‌دهد. در این جدول دوره‌های زمانی براساس تحولات کلیدی در بازار (کالاها و ویژگی بازار) و پشتوانه فنی و تکنولوژیک (تحولات در ابزار تولید و زیرساخت‌ها) توضیح داده می‌شوند. نکته مهم، تغییراتی است که در ستون آخر به عنوان شاخص هر موج بیان می‌شود: این تغییرات عمدتاً بخش صنایع مادر یا بخش یک تولید، یعنی بخش تولید ابزار تولید را بیان می‌کنند. یکی از نکات مهم، انتقال صنایع مادر از ماشین بخار و صنعت نساجی به زیرساخت‌های حمل و نقل و صنایع پولاد (در عین حال ماشین سازی و ریخته‌گری) و از آن به مرحله‌ی صنایع الکتروتکنیک و شیمیایی است. جهش به نیمه دوم سده بیستم، تولید صنعتی را به تکنولوژی اطلاعاتی متکی ساخت. ارزیابی نفیدوف در سال ۱۹۹۹ برای دور دیگری از تجدید حیات سرمایه‌داری این است که "صنعت سلامتی" بازارهای جدیدی را برای رونق سیستم به وجود می‌آورند و به همین دلیل، بیوتکنولوژی نقش کلیدی تولید



نمودار ۲- موج‌های بلند توسعه اقتصادی، منبع^{۳۳}

صنعتی و نوآوری تکنولوژیک را ایفا خواند کرد.^{۳۳}

در نوشته‌های متاخر، می‌توان به نوشته‌ی آندره کوروتایف و سیری سرگی تحت عنوان "تجزیه و تحلیل طیفی از پویای جهانی تولید ناخالص داخلی:

پایان	شروع	مرحله	موج بلند
-------	------	-------	----------

³²نمودار ۲- موج‌های بلند توسعه اقتصادی، منبع^{۳۳}

³³هدف غایی نفیدوف، تئوریسین سرمایه‌داری را چنین می‌خوانیم: "من سخت معتقدم که جهنگیری نوآوری آتی عمدتاً بهینه کردن کاربرد نرم افزار خواهد بود. منظورم توانایی مواجهه با انسان‌ها، خلاقیت، انگیزه، مسئولیت‌پذیری و پیش از همه آمادگی یک فرد برای وقت گذاشتن و علاقه داشتنش درباره موضوع مد نظر."

به بیان ساده، نیروی کاری نه فقط از طریق پیشرفت تکنولوژیک و سخت‌افزاری، بلکه از طریق سطره فکری و ایدئولوژیک ("نرم‌افزاری") تربیت شود تا با "خلاقیت، انگیزه، مسئولیت‌پذیری" به تولید ارزش اضافه بردارد و "پیش از همه آمادگی" داشته باشد که "خودش را وقف یک موضوع" کند. یعنی در در زندگی واقعی و در عمل، کار را بر زندگی اولویت دهد.

		موج بلند	
۱۸۱۷-۱۸۱۰	پایان دهه ۱۷۸۰ یا آغاز دهه ۱۷۹۰	گسترش	۱
۱۸۵۱-۱۸۴۴	۱۸۱۷-۱۸۱۰	کاهش	
۱۸۷۵-۱۸۷۰	۱۸۵۱-۱۸۴۴	گسترش	۲
۱۸۹۶-۱۸۹۰	۱۸۷۵-۱۸۷۰	کاهش	
۱۹۲۰-۱۹۱۴	۱۸۹۶-۱۸۹۰	گسترش	۳
۱۹۵۰-۱۹۳۹	۱۹۲۰-۱۹۱۴	کاهش	
۱۹۷۴-۱۹۶۸	۱۹۵۰-۱۹۳۹	گسترش	۴
۱۹۹۱-۱۹۸۴	۱۹۷۴-۱۹۶۸	کاهش	
۲۰۱۰-۲۰۰۸	۱۹۹۱-۱۹۸۴	گسترش	۵
؟	۲۰۱۰-۲۰۰۸	کاهش	

جدول ۳- تقسیم بندی تطبیقی امواج کندراتیف

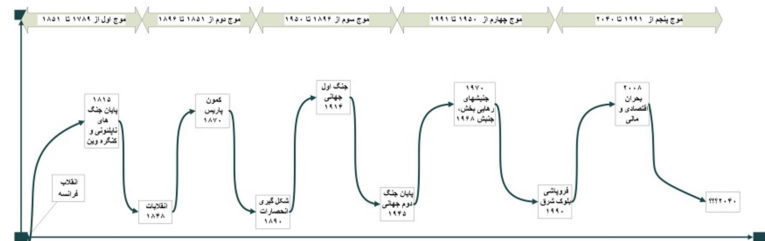
امواج کندراتیف، چرخه‌های کیچن و جاگلار در توسعه اقتصاد جهانی^{۳۴} اشاره کرد که موج‌های بلند و مراحل آن را چنین زمان بندی می‌کنند (ن. ک. جدول ۳)

نکته درخور توجه در این دوره بندی، تلاش کورتایف و سرگی در ارائه زمان بندی تطبیقی ای است که براساس نظرات ارنست مندل ۱۹۸۰، دیکسن ۱۹۸۳، فان دویخن ۱۹۸۳، والرشتاین ۱۹۸۴، گلداشتاین ۱۹۸۸، مدلسکی و تامپسون ۱۹۹۶، بوبروف-نیکوف ۲۰۰۴، پانتین و لاپکین ۲۰۰۶، آیرس ۲۰۰۶، لینستون ۲۰۰۶ ارائه شده است. مرحله آخر (موج پنجم، مرحله کاهش) پیشنهاد کورتایف و سرگی می‌باشد. در مجموع، دوره بندی ارائه شده در جدول ۳- تقسیم بندی تطبیقی امواج کندراتیف، از دقت بالاتری برخوردار است. چرا که به توضیح کلاسیک نظریه کندراتیف وفادار مانده و در عین حال از طریق شواهد و داده‌های عینی در زمینه اقتصادی و سیاسی تایید می‌شود. از آن جایی این دوره بندی موج پنجم (شامل مراحل نهم - گسترش - و دهم - کاهش - کندراتیف) از ۱۹۹۰ تاکنون را هم در برمی‌گیرد در این نوشته از این دوره بندی استفاده خواهد شد.

بحث درباره سنجش دقیق صحت مدل اقتصادی کندراتیفی، بسیار گسترده‌تر از آن است که در نوشته کنونی بتوان بر روی آن متمرکز شد. نکته جالب توجه همانا هم سویی و تقارن (تقریبی) این امواج با مقوله بندی عصر و گاه- دوره‌ها می‌باشد. تقارن نظریه موج‌های کندراتیف با نقاط عطف تاریخی مهم - که با بحث پیشین تحت عنوان گاه- دوره تعریف شد - توجه برانگیز است. در نمودار ۳- تقارن نظریه کندراتیف با عصر و گاه- دوره‌ها که ملهم از دوره بندی تطبیقی کورتایف و سرگی است، تقارن موج‌ها با نقاط عطف تاریخی و سیاسی نشان داده شده است.

³⁴ A Spectral Analysis of World GDP Dynamics: Kondratieff Waves, Kuznets Swings, Juglar and Kitchin Cycles in Global Economic Development, and the 2008-2009 Economic Crisis, <https://escholarship.org/uc/item/9jv108xp>

اگر انقلاب فرانسه را به عنوان نقطه آغاز موج نخست در نظر بگیریم، پایان جنگ‌های ناپلئونی و کنگره وین، مرحله نخست موج نخست است. پایان موج نخست و شروع مرحله گسترش موج دوم به لحاظ نقطه عطف سیاسی، با انقلابات ۱۸۴۸ همراه است. در انتهای مرحله گسترش، با شکست کمون پاریس وارد مرحله رکود موج دوم می‌شویم.



نمودار ۳- تقارن نظریه کندراتیف با عصر و گاه- دوره ها

چند دهه بالنسبه آرام و با ثبات سیاسی، با فضای سیاسی و اجتماعی مناسب برای رشد سرمایه‌داری، گسترش سیاست استعماری و شکل‌گیری سرمایه انحصاری و مالی همراه است.

موج سوم^{۳۵} از دوره رشد انحصارات و سرمایه مالی آغاز و با جنگ دوم جهانی به پایان می‌رسد. مرحله گسترش تا جنگ اول جهانی و انقلاب اکتبر ادامه می‌یابد و مرحله رکود تا انتهای جنگ دوم جهانی و شکست فاشیسم.

موج چهارم با پایان جنگ دوم جهانی آغاز و تا سال ۱۹۹۰ که مصادف با فروپاشی شوروی و بلوک شرق است، ادامه پیدا می‌کند. در مرحله گسترش این موج روندهای نمونه‌واری هم‌چون جنبش‌های رهایی بخش ملی و مبارزات ضداستعماری در آسیا، امریکای لاتین و افریقا چشم‌گیر است. علاوه بر آن، سال‌های پایانی مرحله گسترش در موج سوم، با جنبش‌های اعتراضی دهه ۱۹۶۰ میلادی و به ویژه جنبش‌های سال ۱۹۶۸ همراه است. در مرحله رکود این موج، افزایش شدت کار و بهره‌کشی از طریق تکنولوژی اطلاعاتی، نشانگرهای مهمی هستند از تغییر پارادایم سرمایه‌داری. بدین معنا که سرمایه‌داری در انتهای سده بیستم با توجه به شکست‌ها و عقب‌نشینی‌هایی که در سطح بین‌المللی در دهه‌های پیشتر متحمل شده بود راه نئولیبرالیسم را در پیش می‌گیرد. در عرصه سیاسی، تدارک ضدحمله نو-محافظه‌کاری و نئولیبرالیسم در سطح جهانی و فروپاشی کامل سیستم‌های اقتصادی اروپای شرقی و شوروی در انتهای دهه ۱۹۸۰ میلادی و اوایل سال‌های دهه ۱۹۹۰ میلادی، بزنگاه تاریخی این دوره را رقم می‌زنند.

هدف نوشته کنونی بازکردن بحثی، با الهام از نظرات امواج کندراتیفی، درباره موج پنجم سرمایه‌داری است. دوره‌ای که از سال ۱۹۹۰ با "پایان جنگ سرد" و تلاش امپریالیسم امریکا برای برقراری "نظم نوین جهانی" آغاز شده و

³⁵ با "موج سوم" در بحث‌های الوین تافلر یکی گرفته نشود. تافلر گذار جامعه صنعتی به جامعه اطلاعاتی را تحت عنوان عصر اطلاعات و موج سوم توضیح می‌دهد.

اینک در میانه آن قرار داریم. اگر مفروضات امواج کندراتیفی را ملاک قرار دهیم، مرحله رکود این موج تا حدود سال ۲۰۴۰ یعنی تا دو دهه دیگر به درازا خواهد کشید.

مدل، نظریه و قانون علمی

در دو بخش نخست این نوشته به تقسیم‌بندی‌های زمین‌شناسی و هم‌سویی‌های آن در زمینه علم تاریخ در کاربرد واژه‌هایی هم‌چون دوران، عصر، گاه- دوره و نیز نظریه موج‌های کندراتیف اشاره شد. شاید در نگاه اول، این توضیحات در نوشته کنونی غیرضروری به نظر آید، ولی رویکردهای خشک اندیش و جبرگرا، تفسیری از تاریخ را ارائه می‌دهند که معمولاً با عدم تفکیک علوم طبیعی از علوم اجتماعی و نیز مخدوش کردن مرز میان مدل، نظریه و قانون علمی در عرصه دانش اجتماعی و تاریخ آغاز می‌شود. درباره تعاریف مدل، نظریه و قانون علمی، نظر واحدی در همه پهنه‌های علمی وجود ندارد، ولی تا آن‌جا که به بحث کنونی برمی‌گردد، در این جا توضیحات اجمالی برای روشن‌تر شدن مرز چند واژه کلیدی ارائه می‌شود.

به لحاظ متدیک، بحث عصر و دوران، صرفاً یک تعریف، یک توافق و یک تجرید برای فهم بهتر روندهای جهانی و محلی است. تاکید بر این هم‌سویی نباید موجب همانند پنداری مفاهیم در پهنه علم زمین‌شناسی و تاریخ شود. در پهنه تاریخ، این مفاهیم تعریف شده‌اند تا مدلی از توضیح، تفسیر و شناخت تاریخ را ایجاد کنند که براساس شناخت به دست آمده از آن، پیش‌بینی محتمل‌ترین روندهای آتی در زمینه‌ای معین - در این جا عمدتاً روندهای مبارزه طبقاتی در جامعه جهانی - را ممکن سازند. باریک‌بینی معنایی و دقت نظر در این زمینه ضرورت تمایز بین "قانون علمی" و تئوری و یا نظریه را می‌طلبد. نظریه علم، مفهوم "قانون علمی" را به عنوان یک فرضیه عمومی (جهانشمول) تعریف می‌کند که به طور سیستماتیک با سایر فرضیه‌ها در همین زمینه پیوند دارد و در عین حال به خوبی با داده‌های تجربی قابل اثبات است. یک "قانون" شمول تام دارد، چون همیشه، همه جا و برای تمام موضوعات پهنه‌ی کارش، معتبر است. نظریه‌هایی که بر مبنای چنین قوانین علمی‌ای تدوین می‌شوند، تا زمانی معتبرند که گزاره‌ها یا قوانینی که بر آن اتکا دارند، اعتبار و درستی خود را حفظ کرده باشند. ساده‌سازی و تجرید بیش از حد نظریه توسط مدل‌هایی صورت می‌گیرد که نگاره ساده و چکیده‌ای از واقعیت پیچیده است. آن‌ها برای پرهیز از غرق شدن در گستردگی و پیچیدگی مجموع پدیده، به وجود آورده می‌شوند. بنابراین، یک مدل، هیچ‌گاه ادعای بازتاب تمام واقعیت را ندارد. روند مدل‌سازی از یک نظریه شامل کنار گذاردن موضوعات نامرتبط (مرزبندی^{۳۶})، عدم ذکر جزئیات (ساده‌سازی^{۳۷})، جداسازی عناصر از یکدیگر (تجزیه^{۳۸})، پیوند عناصر با یکدیگر (ادغام^{۳۹}) و تجرید^{۴۰} می‌شود. با توجه به تفاوت درک از این مفاهیم، تفسیر از علم تاریخ نیز مسیره‌های متفاوتی می‌یابد.

³⁶ Demarcation (en), Abgrenzung (de)

³⁷ Reduction (en), Reduktion (de)

³⁸ Decompositon (en), Dekomposition (de)

³⁹ Aggregation (en, de)

⁴⁰ Abstraction (en), Abstraktion (de)

⁴¹ <https://de.wikipedia.org/wiki/Modell>

توسط یک قانون علمی، رخداد معینی در آینده ناگزیر است. با یک نظریه - یا در سطحی انتزاعی تر یک مدل - رویدادی را به عنوان رخداد محتمل می‌توان پیش‌بینی کرد. اما اگر قانون علمی در زمینه اجتماعی به یک آیه الهی و دگم تبدیل شود، آن‌گاه رخدادها امری مُقَدَّر هستند که از آن‌گیزی نیست. این تفسیر سوم، همان سرنوشتی است که یک تفسیر خشک اندیش و قَدَرگرا به آن دچار می‌شود. در این نوشته، به مدل یا مدل‌هایی از درک تاریخ پرداخته خواهد شد که توسط آن‌ها، در بهترین حالت محتمل‌ترین روندهای مبارزه طبقاتی در عرصه بین‌المللی، منطقه‌ای و ملی را می‌توان فهمید یا پیش‌بینی کرد. در بدترین حالت نیز این مدل‌ها نارسا هستند و بایستی با روش‌ها، رویکردها و نظریه‌های دیگری به مسئله روندهای تاریخی دوره معاصر پرداخت. این تعاریف و مدل‌ها، تلاشی برای تجرید و ساده‌سازی جهان بسیار پیچیده‌ای هستند که روندهای متفاوتی در ترکیبی پیچیده - و نه تک خطی - از جهان کهنه و نو در تقابل و تضاد با یکدیگر، لحظات تاریخی کنونی را رقم می‌زنند.

عصر و دوران: پیشینه بحث

نحوه برخورد به مسئله عصر و دوران، در نیمه دوم دهه پنجاه و نیمه نخست دهه ۱۹۶۰ میلادی، یکی از مواردی بود که انشعابات بزرگی در اردوگاه استالینست‌ها را موجب شد: در ابتدا میان اتحاد شوروی سابق به رهبری خروشچف و جمهوری خلق چین به رهبری مائو و کمی بعد بین چین و آلبانی به رهبری انور خوجه. در دهه شصت میلادی، با قدرت‌گیری طیف متنوع جنبش چپ انقلابی در امریکای لاتین، خاورمیانه و افریقا، توضیح و درک از وظایف انترناسیونالیستی و نیز نوع رویکرد به مسئله عصر و دوران، گرایش پویایی را تقویت کرد که با چهره‌هایی هم چون ارنستو چه گوارا، فیدل کاسترو، ژنرال جیاپ و هوشی مین شناخته می‌شد. تاکید بر "طیف متنوع چپ انقلابی" از آن روست که درون این جنبش‌ها از "چپ نو"، گرایشات تروتسکیستی و نیز مائوئیستی تا آنارشویست و چپ مستقل دیده می‌شوند. این طیف رنگارنگ، علی‌رغم تفاوت‌های مهم‌شان، نقاط مشترک هم داشتند که در بررسی روندهای تاریخی - جهانی و تعیین تکلیف با مسئله عصر و گاه - دوره، از لحاظ روش‌شناسانه قابل توجه‌اند:

مبارزه طبقاتی به عنوان نیروی محرکه تاریخ

اگر مبارزه طبقاتی به عنوان نیروی پیش‌برنده تاریخ در نظر گرفته شود، آنگاه تحلیل روندها و استخراج اولویت‌های مبارزه از سطح مبارزه طبقاتی، و نه از سطح رشد نیروهای مولده یا ابزار تولید، آغاز می‌شود. بدین طریق، به مفهوم کلی‌تر، انسان‌ها نقطه آغاز تعیین اولویت‌های مبارزه ملی و بین‌المللی خواهند بود. سیستم‌های اقتصادی-اجتماعی و یا "رشد نیروهای مولده"، شرایط و چارچوب عمومی و عینی شرایط مبارزه طبقاتی را به وجود می‌آوردند ولی در لحظه معین تاریخی، این عنصر ذهنی، - با عواملی همچون آگاهی و دانش طبقاتی، سطح سازماندهی و نیز توازن قوای طبقاتی - است که جان‌زمانه را تعیین می‌بخشد. این رویکرد، در عین دیدن واقعیت‌های عینی جامعه طبقاتی، انسان‌ها را در مرکز تحولات تاریخی قرار می‌دهد و از ریشه‌های سوسیالیسم انسان‌گرا نمی‌گسلد.

به بیان مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست "تاریخ تمامی جامعه‌های تاکنونی موجود، تاریخ مبارزه طبقاتی است". با این حال توضیح و تفسیر این تضاد و مبارزه طبقاتی خود موضوعی بس بغرنج است، به ویژه در

گاه- دوره کنونی و رشد تضادهای ملی، قومی، مذهبی و جنبش‌های اجتماعی نوین که اقشار و طبقات متفاوت را در برمی‌گیرند. تفسیر درست از تضادها و مسیر مبارزه طبقاتی یکی از عوامل پیشبرد پیروزمند مبارزه انقلابی به شمار می‌رود. جنبش‌های اجتماعی نوین، با خصیصه جنبش‌های دمکراتیک توده‌ای کلاسیک، نظیر جنبش زنان، زیست محیطی، ضد جنگ و ضد نیروگاه‌های هسته‌ای و...، جولانگاه جدالی است که در آن طبقات و اقشار مختلف اجتماعی درگیرند. اما پرسش اصلی این است چه چیزی میزان محدودیت‌ها مرزبندی‌ها و برنامه خاص اقشار و بخش‌های مختلف در همکاری حول اهداف مشترک را تعیین می‌کند.

نیروهای پیشروی تاریخی - طبقاتی

پاسخ به پرسش بالا یعنی پاسخ به مسئله وضعیت بین‌المللی، شرایط تاریخی-جهانی یا مسئله عصر و دوران، همانا شناسایی آن نیروهای اجتماعی پیشرویی است که قادرند این دگرگونی‌ها را در عرصه ملی و بین‌المللی پیگیری کنند و به پیش ببرند. لنین در بحبوحه جنگ اول جهانی، روش مارکس را چنین فرموله کرد:

«روش مارکس قبل از هر چیز محتوی عینی پروسه‌ی تاریخ در یک لحظه مشخص، در شرایط مشخص و واقعی را ملحوظ می‌دارد. به این خاطر که در هر شرایط مشخصی در درون یک جنبش قبل از هر چیز دیگری بتوان تعیین کرد که کدام طبقه اجتماعی حامل اصلی پیشرفت است.»^{۴۲}

به همین دلیل در راس تحولات یک عصر یا دوران، یک نیروی طبقاتی و نه یک نظام اجتماعی قرار دارد. این یکی از مواردی است که مصوبات دوران خروش‌چفی حزب کمونیست شوروی را رد می‌کند. برای نمونه، در کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۵۶، مصوبه احزاب برادر در دوره خروش‌چف^{۴۳} عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را چنین تعریف می‌کنند:

«دوره‌ای از تاریخ بشر که محتوای اصلی‌اش جایگزینی فرماسیون اجتماعی سرمایه‌داری توسط [فرماسیون اجتماعی] سوسیالیستی در مقیاس جهانی است. این دوران هم‌زمان "دوران نبرد هر دو نظم مخالف اجتماعی، دوران انقلاب سوسیالیستی و انقلابات رهایی‌بخش ملی، دوران فروپاشی امپریالیسم و انحلال نظام استعماری، دوران گذار هر دم فزون‌تر خلق‌های جدید در راه سوسیالیسم، دوران پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم در مقیاس جهانی است. (بیانیه مشورتی نمایندگان احزاب کمونیستی و کارگری، نوامبر ۱۹۶۰).»^{۴۴}

از این طریق "محتوای اصلی" عصر را "جایگزینی فرماسیون اجتماعی سرمایه‌داری توسط [فرماسیون اجتماعی] سوسیالیستی در مقیاس جهانی" تعریف می‌کند و در گام بعدی، برای در تناقض نیافتادن صورتی با منطق مارکسی و لنینی، نظام جهانی سوسیالیستی را به نیابت طبقه کارگر معرفی می‌کند:

«نیروی اصلی اجتماعی دوران جدید طبقه کارگر است. دستاورد تاریخی‌اش، نظام جهانی سوسیالیستی، هر دم بیشتر فاکتور تعیین‌کننده در پیشرفت بشریت می‌شود. از طریق ساختار

⁴² "به زیر پرچمی دروغین"، لنین، نوشته شده پس از فوریه ۱۹۱۵،

⁴³ Kleines Wörterbuch der marxistisch-leninistischen Philosophie, Manfred Buhr, Alfred Kosing, Dietz Verlag, Berlin, 1966, S. 47.

⁴⁴ Ibid., S. 47.

اقتصادی و فرهنگی‌اش، نظام جهانی سوسیالیستی تأثیری رشدیابنده بر تمام جنبش‌های انقلابی و آگاهی کارورزان در جهان سرمایه‌داری اعمال می‌کند.^{۴۵}

بنابراین، ریشه‌های سیاست نیابتی را در درون "احزاب برادر" تئوریزه می‌کند. اتحاد شوروی به عنوان رهبر "نظام جهانی سوسیالیستی" نه فقط خواستار برتری هژمونی خود در کشورهای اقمار بود، بلکه تمام احزاب دیگر نیز به عنوان نماینده "نیروی اصلی اجتماعی" سیاست‌گذاری و اولویت‌های حزب بزرگتر را می‌پذیرفتند. این دقیقاً همان نقطه‌ای بود که جنبش چپ انقلابی به رسمیت نمی‌شناخت و آن را نقد می‌کرد. طبقه کارگر به مثابه نیروی اصلی دگرگونی‌های تاریخی عصر کنونی، نقش مستقل خود را در کشورهای مختلف جهان بایستی برعهده می‌گرفت.

گرچه، امروزه با فروپاشی شوروی و بلوک شرق، فضای سیاسی دهه‌های پیشین کمتر قابل لمس است، ولی سیاست حزب کمونیست شوروی و اقمارش در کشورهای مختلف، از جمله ایران، فشار شدید بر پذیرش نقش "نیابت" و قیومیت "حزب برادر" که در شوروی بر اربکه دستگاه دولتی مستقر بود، نقش تخریبی گسترده‌ای در ارتقای آگاهی و مبارزه طبقاتی در سراسر جهان داشت. شوروی سابق که خود را قطب اصلی در جنبش کمونیستی و سوسیالیستی می‌دانست، به جای آن که مشخص کند کدام طبقه در راس دگرگونی تاریخی قرار دارد و نیروی تعیین کننده عصر کنونی می‌باشد، کشور و حزب خود را به عنوان "نماینده پرولتاریای جهانی" اعلام می‌کرد. چپ انقلابی، چنین نیابتی را نمی‌پذیرفت و با چنین موضع‌گیری‌ای، دیگر نیازی به "نماینده‌گی و نیابت" آنان توسط "نظام جهانی سوسیالیستی" به رهبری اتحاد شوروی، یا چین و یا آلبانی نبود و این منجر به یک ویژگی دیگر چپ انقلابی در عرصه بین‌المللی گشت و آن "رد قطب‌گرایی جهانی" بود که در سرفصل بعدی به آن پرداخته می‌شود.

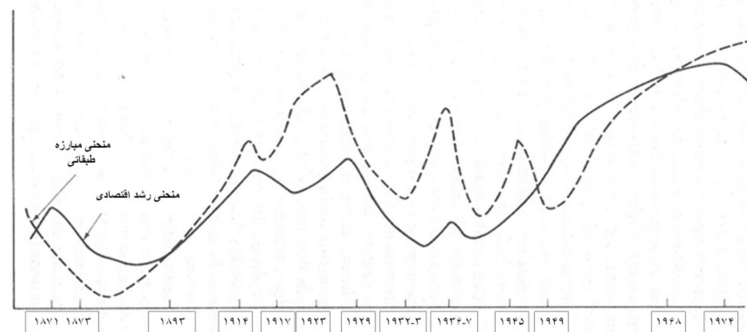
رد قطب‌گرایی جهانی

رد قطب‌گرایی جهانی که یک نیروی کمونیستی، بایستی "ملزومات و الویت‌های" کشور سوسیالیستی را به عنوان اولویت‌های مبارزه طبقاتی در کشور خودش و در سطح جهانی بپذیرد. برای نمونه گرایش‌ات نزدیک به شوروی مانند حزب توده که سیاست‌های خود را تابعی از سیاست‌های شوروی کرده بودند و همین روال نیز برای جریانات پرو-چینی و پرو-آلبانی وجود داشت. جنبش انقلابی چپ، با در نظر گرفتن تمام ویژگی‌های‌شان، در تعیین خط و مشی و تاکتیک‌های ملی و بین‌المللی خود، مستقل از قطب‌های مطرح در نیمه دوم سده بیستم عمل می‌کردند و نقطه آغاز تحلیل‌های‌شان نگاه به مواضع احزاب حاکم در شوروی، چین یا آلبانی نبود. در عین حال، با "عینک" یک قطب در برابر قطب دیگر نگاه نمی‌کردند. شاخص دوری و یا نزدیکی در سطح جهانی با نیروهای دیگر، میزان پشتیبانی از رشد مبارزه آگاهی و طبقاتی در کشور خودی یا در سطح جهانی بود. تاکید بر تحلیل مشخص از شرایط مشخص، در زمینه بین‌المللی نیز شاخص نوع تفکر و رویکر طیف چپ انقلابی بوده است.

⁴⁵ Ibid, S. 47.

گاه- دوره های سده بیستم

همان گونه که در بالا اشاره شد، گاه- دوره دارای مجموعه‌ای از ویژگی‌های مَنش‌نما و روندهای نمونه‌وار هست که کیفیت معینی را در لحظه تاریخی مشخص بیان می‌کنند و امکان تمایز این گاه- دوره با گاه- دوره پیشین یا آتی را به وجود می‌آورند. گاه- دوره به عنوان کوچک‌ترین واحد تاریخی-جهانی با رخدادی تاریخی به عنوان نقطه عطف آغاز شده و با رویدادی دیگر به پایان می‌رسد. نمودار ۳- تقارن نظریه کندراتیف با عصر و گاه- دوره ها، ارتباط فراز و نشیب مبارزه طبقاتی و مراحل مختلف در موج‌های کندراتیف را نمایش می‌دهد.



نمودار ۴- هم سوئی مبارزه طبقاتی

(منحنی نقطه چین) با رشد اقتصادی (منحنی ممتد)^{۴۶}

در سال ۱۹۷۸ ارنست مندل در درس‌ها و سخنرانی‌هایش در دانشگاه کمبریج^{۴۷}، ارتباط مبارزه طبقاتی و رشد اقتصادی را از ۱۸۷۰ تا ۱۹۷۴ نشان داد. در نمودار ۴ هم سوئی مبارزه طبقاتی با رشد اقتصادی، نشان داده می‌شود. مندل در عین دیدن استقلال نسبی ضرب‌آهنگ مبارزه طبقاتی و از تلاطمات اقتصادی به واسطه تفاوت وضعیت عنصر ذهنی، هم‌سوئی این دو فاکتور را در چشم‌اندازی بلند مدت نشان می‌دهد. سرمایه‌داری در تاریخ چند صدساله خود، مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته است. اما آمار نمونه‌وار بالا و نیز نمودار ۴ هم‌خوانی قابل توجهی با دوره‌های کندراتیفی و گاه- دوره‌های عصر کنونی دارند.

گاه- دوره‌هایی که از زمان کمون پاریس تا فروپاشی بلوک شرق طی شده است را می‌توان به ترتیب زیر دسته‌بندی کرد:

از شکست کمون تا جنگ اول جهانی و پیروزی انقلاب اکتبر (۱۸۷۰ تا ۱۹۱۷): نخست دوره

سرکوب پس از شکست کمون، دوره‌ای که انحصارات صنعتی و مالی گسترش یافتند. سپس رشد آرام طبقه کارگر، احزاب سوسیال دمکرات و بین‌الملل دوم آغاز شد که با دوران انقلابی ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ در روسیه اولین تکانه بزرگ سیاسی-انقلابی را به وجود آورد. روسیه پس از این دوران انقلابی کانون اصلی مبارزه طبقاتی در اروپا می‌شود. علاوه بر این، در پرتو تجربه دوران انقلابی ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷، آشکار شد که برای پیروزی کامل یک انقلاب، رهبری آن توسط طبقه کارگر به ضرورتی تاریخی تبدیل شده و عصر انقلابات بورژوا-دمکراتیک که طبقه سرمایه‌دار

⁴⁶ Ibid, März 1987.

⁴⁷ Die langen Wellen im Kapitalismus, Ernst Mandel, isp-Verlag, 2. Auflage, März 1987.

نقشی مترقی در روند مبارزه با فئودالیسم ایفا کرده بود به پایان رسیده است. رشد مبارزه طبقه کارگر و اوج‌گیری تضادهای کشورهای امپریالیستی سال‌های پایانی این گاه-دوره را رقم می‌زند. تلاش برای تحقق انقلاب در کشورهای سرمایه‌داری اروپا و امریکای شمالی و مخالفت با جنگ‌های امپریالیستی و بیژگی مَنیش‌نمای این دوره به شمار می‌رود. با آغاز جنگ اول جهانی و وقوع انقلاب اکتبر در مخالفت و مقابله با این جنگ خانمان‌سوز، این گاه-دوره به پایان خود می‌رسد و گاه-دوره‌ای دیگر آغاز می‌شود که کارگران، دهقانان و زحمتکشان یک ششم کره زمین را از حیطة نظام سرمایه‌داری و امپریالیستی خارج کردند.

از انقلاب اکتبر تا پایان جنگ دوم جهانی (۱۹۱۷ تا ۱۹۴۵): به همراه پای گرفتن اولین کشور

شوراها، موجی از انقلابات کشورهای جهان و به ویژه اروپای جنگ زده را به امید رهایی از یوغ سرمایه‌داری فرا می‌گیرد. ایتالیا از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۲ دوران انقلابی‌ای را از سرگذراند که در اثر ناتوانی بدیل سوسیالیستی، فاشیست‌ها به رهبری موسولینی به قدرت رسیدند. در آلمان قیام‌های مکرر در ایالات مختلف با سرکوب نظامی روبرو شدند تا این که سرانجام، پس از ۱۵ سال کشاکش در ۱۹۳۲ با به قدرت رسیدن نازیسم (ناسیونال-سوسیالیسم) بر جنبش انقلابی، کارگری و کمونیستی جهانی ضربه تاریخی بزرگی وارد شد. فروپاشی امپراتوری اتریش-مجارستان، انقلاب مجارستان در ۱۹۱۹، استقلال چکسلواکی در اروپا، و در آسیا جنبش‌های رهایی‌بخش در چین، هند و ایران امیدهای پس از به قدرت رسیدن شوراها در ۱۹۱۷ بودند که همگی به شکست انجامیدند. شعله‌های امید به رهایی که دوران انقلابی پس از ۱۹۱۷ تمام جهان را روشن کرده بود، به تدریج فرونشست و تهاجم ضدانقلاب جهانی با فاشیسم، نظامی‌گری و جنگ آغاز شد. شکست جمهوری جوان اسپانیا و روی کار آمدن فالانژها به رهبری فرانکو، یکی از مهم‌ترین نشانگرهای روند عقب‌نشینی جنبش‌های انقلابی در اروپا بود.

مبارزات انقلابی، با همه شکست‌هایش، چنان موجب تضعیف کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی شد که از برافکندن حکومت شوروی نوپا، با همه ضعف‌هایش، ناتوان شدند. اتخاذ سیاست سرکوب فاشیستی یکی از ویژگی‌های مَنیش‌نمای این گاه-دوره بود. علاوه بر آن، به قیمت بهره‌کشی و غارت وحشیانه مستعمرات و کشورهای ضعیف‌تر در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین، سرمایه‌داری انحصاری قادر شد که برخی از خواست‌های طبقه کارگر در کشورهای مرکز را پاسخ دهد و قشری از کارگران یقه سفید (اشرافیت کارگری)، پایگاه خوبی برای گرایش‌های رفرمیستی، سوسیال-دمکراتیک را درون نظام سرمایه‌داری می‌شود. بدین ترتیب مبارزه با رفرمیسم و نحله‌های فکری ضدسوسیالیستی و ضدکمونیستی، بخشی دائم از چالش‌های سیاسی و نظری این گاه-دوره را رقم می‌زند. شکست فاشیسم در جنگ دوم جهانی، موجب شکست طرح نابودی شوروی در جنگ جهانی نیز شد. چنین شکستی برای سرمایه‌داری، منجر به آن شد که به روایت یک تاریخ‌نویس آمریکایی، "کمونیسم با سرعت ۴۵ کیلومتر در ساعت" (اشاره به در هم شکستن ارتش فاشیستی آلمان توسط ارتش سرخ و بازپس‌گیری مناطق اشغالی توسط نیروی زرهی و تانک‌های ارتش سرخ در اروپای شرقی) در اروپا پیشروی کند!

از پایان جنگ دوم جهانی تا فروپاشی شوروی و بلوک شرق (۱۹۴۵ تا ۱۹۹۰): در این گاه-

دوره، جهان شاهد ویژگی‌های مهمی هم‌چون شکل‌گیری جهان دوقطبی، شکل‌گیری اردوگاه شرق در خارج از دنیای سرمایه‌داری امپریالیستی به سرکردگی امپریالیسم امریکا، تشکیل دو بلوک نظامی ورشو و ناتو و نهایتاً دو جامعه اقتصادی موازی (با توان‌های متفاوت اقتصادی) جامعه‌ی اروپا و کومکون می‌باشد. در فضای جهان دو

قطبی و ترس از جنگ اتمی، امکان حرکت بیشتر و مستقل‌تری برای جنبش‌های رهایی بخش و مبارزات ضداستعماری پدید آمد. از انتهای دهه ۱۹۴۰ تا اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی، جنبش‌های رهایی بخش به مرکز ثقل مبارزه طبقاتی جهانی تبدیل می‌شوند. مبارزات ضداستعماری در هند، کشورهای خاورمیانه، آفریقا یکی پس از دیگری موجب به عقب راندن استعمار شدند. انقلابات چین، کره، ویتنام، کوبا الهام بخش کارگران، زحمتکشان، روشنفکران و همه ستمکشان جهان شدند. ایرلند، پرتغال و اسپانیا در این دوره "کودکان ناآرام" اروپا به شمار می‌آمدند. مبارزات ارتش رهایی بخش ایرلند، مرگ فرانکو و عقب نشینی فالانژها در اسپانیا، انقلاب پرتغال در ۱۹۷۴ و سقوط دیکتاتوری نظامی سالازار از جمله رخدادهای مهم این گاه- دوره در اروپا بودند. در پی انقلاب پرتغال که پایان سیاست استعماری پرتغال یکی از اهدافش بود، انقلابات رهایی بخش در آنگولا و موزامبیک توانستند به پیروزی برسند.

یکی دیگر از ویژگی‌های مَنش‌نمای این گاه- دوره، شکل‌گیری جنبش دولت‌های غیرمتعهد یا "جنبش عدم تعهد" بود که در سال ۱۹۶۱ توسط مارشال تیتو (یوگسلاوی)، جواهر لعل نهرو (هند)، جمال عبدالناصر (مصر) و احمد سوکارنو (اندونزی) بنیان گذاشته شد و نمایانگر بلوکی بودند که رسماً نمی‌خواستند به هیچ یک از دو قطب نظامی جهان، تعلق داشته باشند. پس از فروپاشی بلوک شرق و نیز ناهمگونی سیاسی در طیف تشکیل دهنده این بلوک، عملاً از تاثیرگذاری آنان روز به روز کاسته شد تا این که سرانجام کاملاً از صحنه خارج شد.

هم‌زمان با رشد و پیشروی جنبش‌های رهایی بخش، روندهای نمونه‌وار دیگری هم در جریان بود: سرکردگی امپریالیسم امریکا در میان قدرت‌های امپریالیستی، و تضعیف نقش امپریالیسم انگلیس. علاوه بر آن، این امپریالیسم امریکا بود که برای کشورهای شکست خورده در جنگ دوم جهانی، به ویژه ژاپن، آلمان و ایتالیا، خط مشی کلی سیاسی، نظامی و اقتصادی تعیین می‌کرد. این نقش کماکان بیش از هفتاد سال در این کشورها با هزاران ابزار آشکار و پنهان حفظ شده است. در لحظات بحرانی، می‌توان شاهد قدرت تعیین‌کننده و بی‌منزاعه امپریالیسم امریکا در این کشورها بود. نقش امپریالیسم امریکا در صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، تحمیل سیاست تجاری از طریق سازمان تجارت جهانی از آن جمله‌اند. جنبش‌های ضدجنگ در اروپا، مبارزات جنبش کارگری و جنگ بین دو اردوگاه جهانی از تضادهای مهم جهانی این گاه- دوره بودند.

یک دگرگونی دیگر در دهه پایانی این گاه- دوره، عبارت است از تحول سرمایه‌داری از سرمایه‌داری انحصاری دولتی و یا سرمایه‌داری سازمان یافته به سرمایه‌داری نئولیبرال. این تحول همراه بود با تشدید روند خصوصی‌سازی، حذف قوانین حمایتی و نیز تضعیف بیش از پیش اتحادیه‌های کارگری، که برنامه‌ها و قوانین دولت رفاه را به شدت به عقب راند. نئولیبرالیسم از آن طریق موفق شد بر نرخ سود بی‌افزاید و از بحران انتهای دهه هفتاد میلادی خارج شود. این تجدید سازمان سرمایه‌داری نخست در شیلی پس از کودتای پینوشه آزموده شد، سپس در دهه هشتاد میلادی از امریکا به دولت‌های اروپایی و از آن جا به تمام جهان دیکته شد. نئولیبرالیسم موجب یک دهه تنفس برای نظام شد. با فروپاشی بلوک شرق و گشایش بازارهای این کشورها، نئولیبرالیسم امکان انباشت وسیع‌تر و مجال ده ساله دوباره‌ای یافت. در دو دهه نخست سده بیست و یکم، نئولیبرالیسم به لحاظ اقتصادی و سیاسی به پایان خود رسیده و تاکنون راه برون رفتی از بحران مزمن و ساختاری سال ۲۰۰۸ را نیافته

است. توسل به جنگ در افغانستان و عراق توسط دولت بوش پسر، ظهور شدیدتر بحران را تنها برای چند سالی به تعویق انداخت، ولیکن در سال‌های اخیر شکاف‌های سرمایه‌داری ژرف‌تر و گسترده‌تر از قبل ظاهر شده‌اند.

روندها و تضادهای گاه- دوره کنونی: از زمان فروپاشی بلوک شرق

فروپاشی جهان دو قطبی را می‌توان رخداد و نقطه عطف مهمی در نظر گرفت که سرآغاز گاه- دوره‌ی کنونی در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است. این نقطه عطف، هم هنگام است با آغاز موج بلند پنجم کندراتیف در سال ۱۹۹۰. با توجه به مقدمات پیشین، باید به این پرسش پاسخ داد که با در نظر گرفتن تحولات وسیع سیاسی و تاریخی از سال ۱۹۹۰ به بعد، چه تضادهایی در این لحظه تاریخی در گستره جهانی موضوعیت بیشتری داشته و گرانگه مبارزه طبقاتی در ابعاد بین‌المللی را به وجود می‌آورند؟ آیا پاسخ مستقیم و بلاواسطه به تضاد اصلی "کار و سرمایه"، یک پاسخ ممکن می‌تواند باشد؟ یا این که پیروزی بر اردوی سرمایه از طریق پیروزی در حلقه‌های دیگر نبرد طبقاتی به پیش می‌رود؟ یعنی که تضاد کار و سرمایه در اشکال دیگری از نبردهای طبقاتی‌ای خود را پدیدار می‌سازد. اگر چنین است، در لحظه تاریخی کنونی این تضادهای دیگر کدامند؟

در بررسی تضادهای گاه- دوره کنونی نباید میان آن‌ها یک دیوار چین کشید. گاه، بحران یا تضاد از جایی سربرمی‌آورد و با بررسی ژرف‌تر دلایل آن به ریشه‌ها و تضادهای دیگری برمی‌خوریم. این طبقه‌بندی فقط تلاشی است جهت بررسی منظم انبوه رویدادها و آشکارسازی زنجیره ضرورت‌ها. علی‌رغم همه تحولاتی که از دهه نود میلادی تاکنون رخ داده، بررسی تجربی رویدادهای نقاط مختلف جهان نشان می‌دهد که تضاد کار و سرمایه، تضاد اصلی جهان کنونی است. عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری نه فقط به پایان نرسیده بلکه بیش از پیش روندهای نمونه‌وار آن قابل رویت‌اند.

امروزه، در مقابله با تهاجم افسار گسیخته سرمایه‌داری در طی ربع سده اخیر، ضرورتی بیش از پیش وجود دارد که رهبری نیروی کار، طبقه کارگر جامعه جهانی نقش خود را در گاه- دوره کنونی از نو تعریف کند و نقش هژمونیک را در عمل باز ستاند. گذار از سرمایه‌داری به جامعه‌ای با ساختاری سیاسی، اجتماعی و اقتصادی‌ای عالی‌تر و انسانی‌تر - سوسیالیسم - ماهیت اصلی این عصر است. در صورت سترونی این تلاش برای دسترسی به جامعه‌ای نوین، بربریت و نابودی بشریت توسط سرمایه‌داری کور، که هیچ مقاومت جدی طبقاتی را در برابر خود نمی‌بیند، سرانجام تاریخ بشر خواهد بود. پایان جهان دو قطبی، جارچیان سرمایه را خشنود ساخت که بدون خطر انقلاب و مقاومت اجتماعی می‌توانند حقوق اجتماعی کارگران و کارورزان جامعه را بیش از پیش زیرپا بگذارند، با قوای نظامی کشورهای کوچک را نابود کرده و سپس برای بازسازی آن ویرانه‌ها، انحصار قراردادهای غارتگرانه خود را به کشورها و دولت‌های شکست خورده تحمیل کنند. برای جلوگیری از رشد بدیل چپ و سوسیالیستی، حقوق و آزادی‌های اجتماعی را به بهانه مبارزه با ترور، در همه جوامع محدود کردند. برای سرکوب موج جدید مبارزه طبقاتی نخست جنگ و مبارزه با تروریسم را مستمسک ساختند و سپس مارش نژادپرستان، راست افراطی و فاشیست‌ها را در سراسر امریکا، اروپا، امریکای لاتین و خاورمیانه سازمان دادند. هرآینه سرمایه‌داری جهانی نتواند از بحران ساختاری نظام سرمایه‌داری که از سال ۲۰۰۸ در آن دست و پا می‌زند، خارج شود مسلماً فاشیسم آخرین سلاح سرمایه‌داری در سرکوب جنبش ضدسرمایه خواهد بود. سرمایه‌های بزرگ با ایجاد ساختارهای پیچیده

سیاسی و اجتماعی، سلسله مراتب نظم نوین جهانی موجود را تداوم می‌بخشند. در همان حال، اختلافات قطب‌های بزرگ سرمایه‌داری، آتش جنگ‌های نیابتی را در کشورهای کوچک و به ویژه در خاورمیانه شعله‌ور کرده‌اند. به طور خلاصه، چنین به نظر می‌رسد که در کشمکش‌های مختلف طبقاتی و اجتماعی در گوشه و کنار جهان ما شاهد تضادها و چالش‌های زیر بوده‌ایم:

۱- جهانی‌سازی سرمایه‌دارانه: پس از فروپاشی بلوک شرق و اعلام "نظم نوین جهانی" توسط جرج بوش

پدر، بحران‌ها و تضادهای جهانی‌سازی سرمایه‌دارانه خود را به اشکال مختلف در سراسر جهان بروز داده‌اند؛

۲- تضاد کار و سرمایه: تضادهای طبقاتی و مشخصاً تضاد میان طبقه کارگر، زحمتکشان و اقشار پایینی اجتماع با سرمایه‌داران و حاکمیت‌های محلی؛

۳- تضادها و رقابت‌ها بین دول بزرگ امپریالیستی: اوج گیری دور جدیدی از تضادها و رقابت‌ها بین دول بزرگ امپریالیستی که در قطب‌های مختلف سرمایه‌داری گرد آمده‌اند: امپریالیسم امریکا و انگلیس تحت عنوان سرمایه انگلوساکسون، آلمان- فرانسه تحت عنوان جامعه اروپا، ژاپن، چین و نیز روسیه تحت عنوان اوراسیا در سراسر جهان هر یک برای افزایش دامنه نفوذ خود و تغییر توازن قدرت‌های ارتجاعی‌اشان در جدالی آشکار و نهان با یک دیگر درگیرند؛

۴- تضاد خلق‌های تحت ستم با تجاوزات نو-استعماری و سیاست قایق‌های توپدار دولت‌های بزرگ سرمایه‌داری؛

۵- تشدید مشکلات حاصل از جهانی‌سازی سرمایه‌دارانه و پیشروی افسار گسیخته سرمایه‌داری که نیاز به تمرکز و راه کارهای فوری دارند که عمدتاً عبارتند از:

ا. رشد مجدد نژادپرستی و فاشیسم، مسئله مهاجرت و پناهندگان و سرکوب مهاجرین؛

ب. افزایش نظامی‌گری و بالا گرفتن خطر جنگ‌های بزرگ و منطقه‌ای در ابعادی بزرگ‌تر از لحظه کنونی؛

ج. فجایع زیست محیطی و اتمی؛

د. زنده شدن دوباره فرهنگ پدرسالار، مشروعیت بخشی دوباره به سکسیسم، بنیادگرایی و محافظه‌کاری مذهبی و سرکوب‌های جنسیتی.

از بین رفتن جهان دوقطبی موجی برای تشدید گسترده حمله‌ی نومحافظه‌کاران به دستاوردهای جنبش چپ و کمونیستی در زمینه سیاسی و ایدئولوژیک شد. در اوج پایکوبی راست افراطی، فوکویاما "پایان تاریخ" را در سال ۱۹۹۱ اعلام کرد. وقایع بعدی نشان داد که چیزی پایان نیافته، بلکه دور جدیدی از جنگ‌ها و تجاوزات امپریالیستی برای تقسیم مجدد جهان و برای شکل دادن به "نظم نوین جهانی" آغاز شده و سرمایه‌داری تعرض خود را به حقوق کارگران، زحمتکشان و تمام شهروندان جامعه به صورت لجام گسیخته آغاز کرده است. فروپاشی جهان دو قطبی، هم زمان با مرحله نخست موج پنجم کندراتیف (۱۹۹۰ تا ۲۰۱۵)، فضای مناسب‌تری برای تحکیم هژمونی امپریالیسم امریکا و متحدانش بر سراسر جهان پدید آورد.

در عین حال، در مرحله‌ی دوم موج پنجم کندراتیف (۲۰۱۵ تا ۲۰۴۰) شاهد روندی مخالف با مرحله‌ی نخست هستیم. نقش سرکردگی و هژمونی امپریالیسم امریکا، دچار بحرانی جدی همراه با پیامدهای خطرناک شده است.

پرویز صداقت در توضیح نظریه والرشتاین به یکی از ویژگی‌های منش‌نمای گاه- دوره کنونی اشاره می‌کند. او بر این نظر است که امریکا با تهاجم‌های پرهزینه نظامی، به روند زوال هژمونی خود شتاب بخشیده است. از نمودهای افول هژمونی امریکا و چیرگی شرایط آشفتنگی عوامل زیر ذکر می‌شوند^{۴۸}:

- کساد بازاری اروپایی و امریکایی و کاهش رشد گروه کشورهای بریکس^{۴۹}؛
- کاهش شدید توان نظامی امریکا؛
- چشم انداز حرکت به نظام چند ارزی؛
- ظهور قدرت‌های ژئوپلیتیک جهانی (امریکا، روسیه، فرانسه، بریتانیا، چین، برزیل،...) و بروز ائتلاف‌های شکننده میان این قدرت‌ها.

صرف نظر از دقت و درستی دلایلی که والرشتاین برمی‌شمرد، رخدادهای پس از روی کار آمدن ترامپ در نوامبر ۲۰۱۶ تاییدی بر بحران هژمونی امپریالیسم امریکا بوده‌اند. اتخاذ سیاست گمرکی حمایتی از انحصارات امریکایی، خروج یا فاصله‌گیری از سازمان‌های بین‌المللی که امریکا در گاه- دوره پیشین برای تثبیت سرکردگی سیاسی و اقتصادی‌اش از آن‌ها استفاده می‌کرد و بسیاری از عوامل و شواهد دیگر نشان می‌دهند که امپریالیسم امریکا برای حفظ هژمونی‌اش راه حل اقتصادی ندارد. تنها یک راه حل برایش باقی مانده است: جنگ و نظامی‌گری. این تنها پهنه‌ای است که امپریالیسم امریکا تا این لحظه برتری کامل و قدرت نابودکننده خود بر تمامی کره زمین را حفظ کرده است. (برخلاف نظر والرشتاین)

یکی دیگر از ویژگی‌های گاه- دوره کنونی، تشدید رابطه استعماری یا نو- استعماری با کشورهای در حال توسعه است. در عرصه اقتصادی، شکاف میان کشورهای مرکز امپریالیستی و کشورهای پیرامونی بیش از پیش تشدید می‌شود. تولیدات صنعتی و تکنولوژیک استراتژیک و صنایع مادر انحصاراً در کشورهای مرکز تولید شده و به کشورهای پیرامونی آن دسته از صنایع انتقال می‌یابند که برای مرکز امپریالیستی اهمیت استراتژیک‌شان را از دست داده‌اند یا حتی موجب نابودی محیط زیست کشور تولید کننده می‌شوند. از آن جمله می‌توان انتقال تولیداتی با پساب‌های شیمیایی خطرناک در امریکای لاتین یا آسیای جنوب شرقی، نظیر باطری‌ها یا لوازم جانبی کامپیوتر را ذکر کرد. پیامد صنایع ناکارا و بازارهای محدود در کشورهای پیرامون موجب اتکای بیش از پیش به صادرات مواد خام به مرکز می‌شود. این مواد اولیه خام و انرژی به دلایل شرایط و مناسبات نابرابر در اقتصاد جهانی و موقعیت انحصاری کشورهای مرکز، به قیمت ارزان خرید می‌شوند و به عبارت دقیق‌تر به تاراج می‌روند.

انقلاب علمی و فنی: راهی برای خروج از مرحله رکود

علی‌رغم تفاوت رویکرد نظریه‌پردازان سرمایه‌داری و سوسیالیست، در توضیح و طبقه بندی امواج کندراتیف، معهداً آن‌ها در برخی پارامترها مشترک‌اند. در مرکز این تحلیل‌ها، مسئله نوآوری و انقلاب فنی و تکنولوژیک قرار دارد. سیاست "بازگشت به گذشته" و گریز از روند انقلاب علمی و فنی، راه حلی واقعی، پیشرو و آینده‌گرا برای مبارزه

48 "امانوئل والرشتاین و پایان سرمایه‌داری"، پرویز صداقت [/https://pecritique.com/2014/02/28](https://pecritique.com/2014/02/28)

49 BRICS: از حروف اول نام انگلیسی کشورهای عضو در گروه کشورهای برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی که برای همکاری‌های پولی و تجاری در سال ۲۰۰۹ به وجود آمد.

با سرمایه‌داری نیست. بسیاری از این پیشرفت‌ها، در خدمت انسان‌ها و کمکی برای زندگی بشر هستند. پرسش کلیدی این است که جامعه بشری چگونه می‌تواند چنین توانایی و قدرت تکنولوژیکی‌ای را در خدمت انسان‌ها و طبیعت مورد بهره‌برداری واقع دهد. پیشرفت تکنولوژیک چاقوی دو دمی است که اگر در دست نیروهای سرمایه‌داری قرار داشته باشد، از این توانایی‌ها برای بهره‌کشی شدیدتر، بیکارسازی انبوه، کنترل پلیسی و امنیتی جامعه، افکار و رسانه‌های عمومی و نابودی طبیعت استفاده خواهند کرد. جامعه بشری باید برای کنترل، نظارت و بازبینی دائم تکنولوژی‌های مدرن راه حلی درازمدت داشته باشد. اهمیت آگاهی طبقاتی، معیارهای اخلاقی و انسان دوستانه، دموکراسی وسیع و مستقیم در جامعه امروز و فردا و نیز مسئله الگوی اداره جامعه و تمرکز زدائی قدرت (سیاسی، اقتصادی و تکنولوژیک و...) بیش از همیشه به چشم می‌خورد.

با توجه به توانایی‌های بزرگ بشر در زمینه علم و تکنولوژی در سده بیست و یکم واضح است که چشم انداز انقلاب اجتماعی، به یک نظام سیاسی-اجتماعی پیچیده‌تری به نسبت الگوهای سیاسی اواخر سده نوزدهم و سده بیستم، نیاز دارد. مارتین شواب از نظریه‌پردازان سرمایه‌داری و بنیان‌گذار فروم اقتصاد جهانی، در "انقلاب صنعتی چهارم" درباره انقلاب فنی معاصر چنین می‌گوید:

«...ما هم‌اکنون در آغاز انقلابی هستیم که شیوهی زندگی، کار و آنچه را که به این دو بستگی دارد به صورت بنیادین تغییر می‌دهد... هنوز مانده است که ما سرعت و گستردگی این انقلاب نوین را دریابیم... مرزشکنی‌های فناوری‌های نوپدید را تصور کنید که گستره‌ای را از هوش مصنوعی، رباتیک و اینترنت اشیاء، خودروهای بدون سرنشین، چاپ سه بعدی، نانوفن‌آوری، زیست فن‌آوری، علوم مواد، ذخیره‌سازی انرژی و محاسبه‌گری کوانتومی را پوشش می‌دهد و تازه این موارد فقط بخشی انگشت شمار از این فن‌آوری‌ها می‌باشند... ما هم اکنون شاهد جابه‌جایی‌های ژرف در گستره‌ی همه‌ی صنایع هستیم که ویژگی همه‌ی آن‌ها دگرگونی کامل حوزه‌های کسب و کار، مرزشکنی در مشاغل و شکل‌دهی مجدد تولید، مصرف، حمل و نقل و سامانه‌های رسانش. در جبهه‌ی اجتماعی، یک جابه‌جایی پارادایمی در راه است که ماهیت کار، ارتباطات و نیز چگونگی بیان، اطلاع رسانی و تفریحات ما را در بر می‌گیرد. همسان این روند، حکومت‌ها و نهادهای سامانه‌های آموزشی، ارائه خدمات بهداشتی و درمانی، حمل و نقل و بسیاری از گستره‌های دیگر هم دستخوش بازشکل‌دهی کاملی هستند.»⁵⁰

آن چه را که مارتین شواب "بازشکل‌دهی" می‌نامد، در واقع تلاش نظام سرمایه‌داری، برای پیدا کردن مدلی برای خروج از سرمایه‌داری نئولیبرالی و حفظ کل نظام سرمایه‌داری است که در بالا به عنوان "تجدید سازمان سرمایه‌داری" معاصر به آن اشاره شد. او روندهای سرمایه جهانی را که در امریکای شمالی و اروپای غربی در جریان است به عنوان آینده تولید، توزیع و جامعه آتی معرفی می‌کند، در عین حال، برایش روشن است که این تغییرات در همه جهان یک‌دست نیست:

«هنوز ۱۷ درصد از مردم جهان از مزایای انقلاب صنعتی دوم بهره نگرفته اند و تقریباً ۳/۱ میلیارد نفر هنوز دسترسی به الکتریسیته ندارند. این نکته برای انقلاب صنعتی سوم نیز مصداق دارد زیرا بیش از نیمی از جمعیت جهان (۴ میلیارد نفر) که اکثر آن‌ها در کشورهای در حال توسعه زیست می‌کنند، هنوز به اینترنت دسترسی ندارند. دوک نخ ریزی (نماد برجسته‌ی انقلاب صنعتی اول) تقریباً ۱۲۰ سال طول کشید تا به خارج از اروپا گسترش یابد. برعکس، اینترنت، در کمتر از یک دهه در گستره جهان نفوذ کرد.»^{۵۱}

در توضیحات مندل درباره موج‌های کندراتیف دیدیم که بالا رفتن نرخ بهره‌کشی و تولید ارزش اضافه، الزاماً به افزایش نرخ سود منتهی نمی‌شود. چون نرخ استثمار تنها به سرمایه متغیر وابسته است در حالی که نرخ سود به مجموع سرمایه ثابت و متغیر. می‌توان با بالا بردن کارایی سرمایه ثابت (از طریق نوآوری یا به عبارتی ارزش اضافه نسبی) بدون دست زدن به میزان سرمایه‌ی متغیر، حجم تولید ارزش اضافه (نه مقدار) در کل حجم بالا برد و سرمایه را افزایش داد. یعنی نرخ ارزش اضافه در واحد سرمایه متغیر بالا رفته است. از طریق افزایش بارآوری با ماشین‌های جدید، با تعداد ثابت کارگر، میزان کالای بیشتری در واحد زمان تولید می‌کنند. اما از آن جایی که سرمایه ثابت افزایش یافته، نرخ سود کاهش می‌یابد.

از سوی دیگر، نوآوری در زمینه‌های تکنولوژی دیجیتال، هوش مصنوعی، خودروهای بدون راننده، بیوتکنولوژی، به کارگیری روبات‌ها در تولید، توزیع و خدمات بهداشتی و اجتماعی به جای نیروی کار انسانی و... امیدهای سرمایه‌داری معاصرند برای خروج از مرحله رکود بزرگی است که با بحران ۲۰۰۸ به اشکال مختلف در سطح جهان خود را نشان می‌دهد. در مرکز همه‌ی نوآوری‌های دهه‌ی کنونی و دهه‌ی آتی "توان نافذ دیجیتالی شدن و فن‌آوری اطلاعات"^{۵۲} قرار دارد. کلاوس شواب در هم‌سویی با فروم اقتصادی جهانی و شوراهای برنامه‌ریزی جهانی فروم، نوآوری‌های استراتژیک سرمایه‌داری را چنین طبقه‌بندی می‌کند:^{۵۳}

نوآوری‌های فیزیکی

وسایل رسانگر خودران: علاوه بر خودروهای بدون راننده، رسانگرهای دیگر بسیاری چون پهپادها، باربرها، قایق‌ها و هواپیماها نیز هم‌اکنون وجود دارند. با پیشرفت فن‌آوری‌هایی همچون حس‌گرها، هوش مصنوعی و قابلیت‌های ماشین‌های خودران نیز با شتاب بهبود می‌یابند.

چاپ سه بعدی: تولید یک شیئی فیزیکی از طریق چاپ لایه بر لایه از یک طرح سه بعدی دیجیتالی. این تکنولوژی جدید منطق تاکنونی ابزارسازی، ریخته‌گری و تولید قطعات را برهم خواهد ریخت و انقلابی در زمینه ساخت قطعات و ماشین‌آلات به وجود خواهد آورد.

روبوتیک پیشرفته: نقش فزاینده روبوتیک در حیطة کار، از کشاورزی گرفته تا پرستاری، روند نمونه‌وار دهه‌های آتی خواهد بود.

51 همان منبع ۵۰

52 همان منبع ۵۰، ص ۳۵

53 همان منبع ۵۰، فصل دوم پیش‌ران‌ها، ۱۳۹۶

مواد جدید: اختراع رده جدیدی از مواد که سبک‌تر، محکم‌تر و سازگارتر هستند. برای نمونه موادی که توانایی خودترمیمی و خودپاک‌کنندگی دارند. این مواد پتانسیل بازارهای تولید و مصرف جدید دهه‌های آتی خواهند بود.

نوآوری‌های دیجیتالی

اینترنت اشیاء: اینترنت اشیاء را می‌توان، ارتباط میان اشیاء (محصولات، خدمات، مکان‌ها و غیره) و افراد توصیف کرد که از طریق فن‌آوری‌های اتصال و پلتفرم‌های متنوع، امکان‌پذیر می‌شود. شیوه‌ای که مدیریت انبارداری کالاها، مصرفی و سرمایه‌ای را دگرگون کرده، سرمایه‌داری را توانمند می‌سازد تا دارایی‌ها و فعالیت‌های بازاریابی و خدماتش را به خوبی بهینه نماید. این فرایند، اثر دگرگون‌کننده‌ای بر تمام صنایع، از تولید گرفته تا زیرساخت و صنعت سلامتی، خواهد داشت.

پول دیجیتالی: بیت‌کوین^{۵۴} از شناخته شده‌ترین پول‌های دیجیتالی در این سال‌هاست که به عنوان واحد مبادله جهانی خود را روز به روز بیشتر تثبیت می‌کند. پیامدهای غلبه "پول جهانی دیجیتالی" بر نظام ارزی کشورهای جهان، یکی از ویژگی‌های حرکت سرمایه در جهان است که نتایجش هنوز به تمامی آشکار نشده‌اند.

بازار کار و خدمات "سفرشی"^{۵۵} و "مشارکتی"^{۵۶}: الگویی از بازارکار موسوم به "سفرش و خدمات اینترنتی" که جانشین الگوهای تاکنونی و رایج کار و قراردادهای کاری شده و دور جدیدی از خود-استثمارگری خردبورژوازی پایینی و میانی را موجب می‌شود. برای نمونه، سفارش تاکسی از طریق تلفن همراه و اپلیکیشن‌هایی نظیر Uber، فیس‌بوک، علی‌بابا، سفارش مواد غذایی آن-لاین، برای خرید روزانه و یا سفارش غذای آماده، ارائه خدمات فردی از نظافت خانه تا تن‌فروشی و... را می‌توان ذکر کرد. تغییر الگوی کار، از شکل رایج به شکل دیجیتال، یک جنبه کلیدی از مناسبات خرده‌بورژوازی درون جامعه سرمایه‌داری مدرن را آشکارتر و عنان‌گسیخته‌تر نشان می‌دهد. در این نوع از بازار کار و خدمات، خریدار و فروشنده هر دو بازنده‌هایی هستند که در سلسله مراتب تقسیم کار جامعه، تابعی از خواست‌های انحصاراتی خواهند بود که اپلیکیشن و پلتفرم دیجیتالی را در اختیار دارد. خریدار و فروشنده، مستقیم یا غیرمستقیم، با هر خرید و فروش آن-لاین، درصد معینی از حجم "معامله" را "با یک کلیک" به صندوق مالکین اپلیکیشن و پلتفرم دیجیتالی پرداخت می‌کنند. برای مثال قمارخانه را در نظر بگیرید که کارمند قمارخانه (ارائه خدمات) و قمارباز (مصرف‌کننده) با هر بازی، درصد معینی از داو بازی را به صندوق کازینو (به زبان قدیمی: شیتیلی قمارخانه!) می‌پردازند. صاحب کازینو برنده دائمی چنین قماری است!

⁵⁴ Bitcoin

⁵⁵ On-demand

⁵⁶ Sharing economy

بنابه نظر نفیدوف، مهم‌ترین عامل رونق اقتصاد سرمایه‌داری در طی موج کنونی کندراتیف، بیوتکنولوژی و صنعت سلامتی است. سرمایه‌گذاری برای رونق آتی از هم اکنون آغاز شده است. «دو برنامه‌ی تحقیقاتی در جهان که طی چند سال گذشته بیشترین سرمایه‌گذاری روی آن‌ها انجام شده است، در گستره‌ی علوم مغز بوده‌اند.»^{۵۷}

پزشکی و صنعت سلامتی: استفاده از توانایی‌های بی‌دست آمده از ترکیب دانش ژنتیک و تکنولوژی اطلاعاتی، چشم‌اندازهای گسترده‌ای در زمینه‌های شبیه‌سازی زنجیره‌های ژنتیک دی ان ای^{۵۸}، رد یابی زنجیره‌های ژنتیک مولد بیماری‌های خطرناک، و یا دستکاری‌های ژنتیکی (بیولوژی سنتتیک) را فراهم آورده است.

مهندسی ژنتیک در پهنه دام‌داری و کشاورزی: علی‌رغم تمام ناروشنی‌های زیست محیطی و اخلاقی در زمینه مهندسی ژنتیک معهدا این رشته به سرعت، با دقت و کارآمدی زیاد در حال پیشرفت است. از دستکاری ژنتیکی حیوانات برای تولید بیشتر گوشت یا تخم مرغ گرفته تا تغییر دانه‌های گیاهی برای افزایش بارآوری، موضوعاتی هستند که در دستور کار مراکز پژوهشی و نیز تولیدی انحصارات مواد غذایی قرار دارند. همچنین پژوهش‌ها در زمینه ژنوم انسانی (زنجیره ژن دی. ان. آ DNA) و شناسایی و رمزگشایی کدهای زنجیره‌ی ژنتیکی در جریان است. این پژوهش‌ها می‌توانند برای پیشرفت پزشکی مورد استفاده قرار بگیرند (برای نمونه مبارزه با سلول‌های سرطان‌زا) و هم در دست "سرمایه‌داری ناباب!" و یا نژادپرست برای تغییرات ژنتیکی نوزادان در زمینه‌ی رنگ پوست و چشم، توانایی فکری و میزان هوش برای "طبقات" اجتماعی مختلف مورد سوءاستفاده قرار گیرند. با همین چند نمونه‌ساده، به روشنی اهمیت کنترل سیاسی کل جامعه انسانی بر روی چنین پژوهش‌های علمی بیش از پیش آشکار می‌شود.

چاپ زیستی^{۵۹}: ترکیب ساخت و ساز سه بعدی با ویرایش ژن، زمینه پژوهش و تولید میان-رشته‌ای جدیدی را به وجود آورده است که بافت‌های زنده را با هدف ترمیم و بازآفرینی بافت و اعضا بدن انسان تولید می‌کنند. چاپ زیستی، هم اکنون، برای تولید پوست، استخوان، قلب و بافت عروقی به کار رفته است.

پیش‌بینی‌های تا سال ۲۰۲۵

در بحث‌های بالا به برخی نقاط تحول سیاسی، تاریخی و اقتصادی اشاره شد. در زمینه‌ی نوآوری‌های تکنولوژیک تا سال ۲۰۲۵ نظرسنجی در خور توجهی وجود دارد که در صورت تحقق حتی ۳۰ درصد از این پیش‌بینی‌ها تا چند سال آتی، ترکیب نیروی کار، سازماندهی تولید و توزیع دستخوش دگرگونی‌های جدی‌ای خواهند شد.

«در گزارش فروم اقتصادی جهانی در سپتامبر ۲۰۱۵ تعداد ۲۱ نقطه تحول^{۶۰} شناسایی شدند. نقاط تحول، زمان‌هایی هستند که در جابه‌جایی‌های فن‌آورانه‌ی خاص بر پیکره‌ی اصلی جامعه، ضربه‌ی

⁵⁸ DNA: Deoxyribonucleic Acid

⁵⁹ Bioprinting

⁶⁰ Tipping Point

کاری خود را فرود می‌آورند. این ۲۱ نقطه تحول شناسایی شده توسط فروم، آینده‌ی دیجیتالی و جهان فوق‌العاده به هم پیوسته را شکل خواهند داد. پیش‌بینی می‌شود که طی ده سال آینده همه‌ی نقاط تحول متحقق خواهند شد و به روشنی جابه‌جایی‌های ژرف برخاسته از انقلاب صنعتی چهارم را پوشش خواهند داد. در یک پژوهش پیمایشی توسط شورای برنامه‌ریزی جهانی فروم اقتصادی جهان بر روی "آینده‌ی نرم‌افزار و جامعه"، با شرکت بیش از ۸۰۰ مدیر و خبره‌ی بخش فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات، این نقاط تحول شناسایی شدند. جدول زیر درصد پاسخ دهندگانی که پیش‌بینی می‌کنند این نقاط تحول تا سال ۲۰۲۵ روی خواهند داد را نشان می‌دهد.^{۶۱}

(ن. ک. به منبع جدول چهار^{۶۲})

ردیف	نقطه تحول / پرسش	درصد پاسخ مثبت
۱	۱۰٪ از مردم لباس‌هایی می‌پوشند که به اینترنت اتصال دارد.	91/2%
۲	۹۰٪ از مردم دارای توان ذخیره‌سازی مجانی (مورد حمایت تبلیغات) و بی‌حد و مرز هستند	91/0%
۳	تعداد یک تریلیون حس‌گر به اینترنت اتصال دارند.	89/2%
۴	اولین دارو شناس رباتیک در ایالات متحده‌ی امریکا	86/5%
۵	۱۰٪ از عینک‌های مطالعه به اینترنت اتصال دارند.	84/5%
۶	۸۰٪ از مردم حضور دیجیتالی در اینترنت دارند.	84/4%
۷	اولین اتومات چاپ شده به صورت سه بعدی در	84/1%

61 همان منبع ۵۰، ص ۵۳.

62 *Deep Shift - Technology Tipping Points and Societal Impact, Global Agenda Council on the Future of Software and Society, World Economic Forum, September.*

	خط تولید	
82/9%	اولین دولت که به جای سرشماری از با منابع داده‌های بزرگ big-data استفاده می کند	۸
81/7%	اولین تلفن همراه قابل نصب در بدن به صورت تجاری وارد بازار می شود	۹
81/1%	۵٪ چاپ سه بعدی محصولات مشتریان	۱۰
80/7%	۹۰٪ از جمعیت دنیا از گوشی‌های هوشمند استفاده می کنند	۱۱
78/8%	۹۰٪ از جمعیت دنیا دسترسی به اینترنت دارند	۱۲
78/2%	۱۰ درصد کل خودروهای آمریکا خودروهای بی راننده می شوند	۱۳
76/4%	اولین پیوند کبد چاپ شده‌ی سه بعدی	۱۴
75/4%	۳۰٪ از حسابرسی‌های شرکتی توسط هوش مصنوعی انجام می شود	۱۵
73/1%	برای اولین بار، مالیات توسط دولت، از طریق فن‌آوری زنجیره‌ی بلوکی (blockchain) انجام می شود	۱۶
69/9%	بیش از ۵۰ درصد بار ترافیکی اینترنت خانگی برای ادوات و اسباب است	۱۷
67/2%	بیشتر سفرها توسط خودروهای مشارکتی انجام می شوند تا خودروهای شخصی	۱۸
63/7%	اولین شهر با بیش از ۵۰ هزار سکنه و بدون چراغ‌های ترافیکی	۱۹
57/9%	۱۰٪ از تولید ناخالص داخلی در سطح جهان در فن‌آوری زنجیره بلوکی ذخیره شده است.	۲۰
45/2%	اولین ماشین با هوش مصنوعی در هئیت مدیره‌ی شرکت حضور می یابد.	۲۱

جدول ۴- نقاط تحولی که انتظار می رود تا سال ۲۰۲۵ روی دهند

جهانی سازی سرمایه دارانه

تکیه بر ویژگی سرمایه دارانه روند کنونی جهانی سازی از آن جهت است که جهانی سازی و ایجاد جامعه مشترک جهانی، امری نیست که فی نفسه مثبت یا منفی باشد. پاسخ به این پرسش که جامعه مشترک جهانی چگونه و تحت کنترل چه کسانی شکل گرفته و یا خواهد گرفت، مهم است.

پیشرفت و ادغام تکنولوژی در شاخه های مختلف صنعت هم چون تکنولوژی اطلاعاتی، فضایی، ژنتیک و... با یک پارچه کردن بیش از پیش نقاط مختلف جهان در نظام جهانی سرمایه داری همراه شده است. دانش بشر و رشد نیروهای تولیدی به وضعیتی رسیده است که جامعه بشری از لحاظ فنی و تکنولوژیک، امکان گذار به نظام اقتصادی-اجتماعی عالی تری را دارد. گویی توضیح لنین در این مورد زنده تر از قبل، به شرایط امروز برمی گردد. او نوشت:

«امپریالیسم به طور کلی در نتیجهی تکامل سرمایه داری و ادامه ی مستقیم ویژگی های اساسی آن به وجود آمده است. سرمایه داری در مرحله ی معینی از تکامل خود و آن هم در مدارج بسیار عالی تکامل خود به امپریالیسم سرمایه داری مبدل شد و این هنگامی است که بعضی ویژگی های اساسی سرمایه داری به نقیض خود بدل می شوند و در تمام جهات علائمی موجود و مشهودند که مختص دوران انتقال از سرمایه داری به نظام اجتماعی-اقتصادی عالی تری است.»⁶³

از مختصات گاه- دوره کنونی، موج پنجم کندراتیفی، بحران مزمن اقتصادی است. سرمایه داری تاکنون از طریق جنگ، سرکوب طبقاتی، نابودی نیروهای مولده و عقب راندن نیروی کار، به همراه نوآوری، اصلاحات اقتصادی و تجدید سازمان سرمایه داری توانسته از بحران اقتصادی خارج شود، اما در گاه- دوره کنونی، بحران از منطقه ای به منطقه ای دیگر، از کشوری به کشور دیگر منتقل می شود و جان سخت تر از بحران های پیشین به نظر می آید. افزایش کارایی و شدت کار، افزایش سرعت چرخه سرمایه از طریق دیجیتالی کردن سرمایه، مرزهای هر دم تازه تری می یابد و چنین به نظر می رسد که با چنین تدابیری گرایش سقوط نرخ سود را با عطش سرمایه جهانی سازگار سازد.

در گاه- دوره کنونی، بحران مزمن اقتصادی و سقوط منظم نرخ سود، بن بست راه حل های نئولیبرالیستی سال های انتهایی گاه- دوره پیشین، که تحت عنوان خصوصی سازی و ریاضت اقتصادی به تمام کشورهای جهان دیکته می شد، آشکار شده است. جهانی سازی سرمایه دارانه ای که حاصل چنین سیاست نئولیبرالیستی بوده است، دیگر در این جهان جایی برای انباشت بیشتر و دسترسی به نرخ سود بالاتر را ندارد:

«وضعیت حاصل از چنین شرایطی آمیزه ای از سرکوب، ریاضت و مداخله گری در اقتصاد بوده است. پی آمد سیاسی آن نیز آمیزه ای از سردرگمی، خشم و هراس در سطح جهانی بوده است. در ایالت متحده امریکا از یک سو جنبش محافظه کارانه ی تی پارتی و از سوی دیگر جنبش ترقی خواهانه ی تسخیر وال استریت. از یک سو ارتجاع سلفی گری و از سوی دیگر ترقی خواهی نهفته در جنبش بهار

63 "امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری"، نوشته لنین، ۱۹۱۶، ترجمه محمد پورهرمزبان، مجموعه آثار ص ۴۲۴

عربی. در همه جا از یک سو حرکت‌های پوپولیستی و از سوی دیگر جنبش‌های افقی شهری برای تسخیر میدان‌ها و خیابان‌ها.^{۶۴}

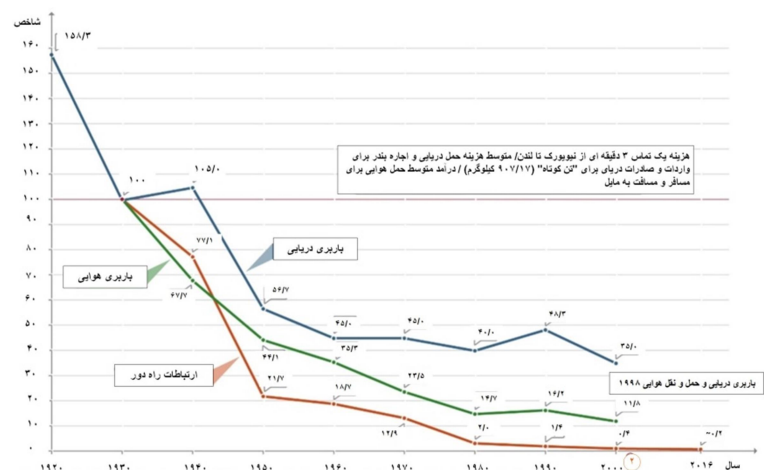
در تکمیل این تصویر والرشتاین می‌توان اضافه کرد: از یک طرف در انتظار کسب قدرت توسط راست افراطی- شبه فاشیستی در فرانسه و از سوی دیگر جنبش "جلیقه زردها". پیامد جهانی‌سازی سرمایه‌دارانه و نئولیبرالیسم، گسترش نابرابری و شکاف طبقاتی، افزایش نقش سرمایه مالی در اقتصاد جهانی، کاهش مالیات مستقیم ثروتمندان و افزایش مالیات‌های غیرمستقیم برای توده‌های زحمت کش بوده است.

پیش‌شرط‌های جهانی سازی

پیش‌شرط‌های جهانی سازی که بخش بزرگی از آن در کشورهای پیشرفته صنعتی تحقق یافته ولیکن برای ادغام سایر مناطق کره زمین در مدار تولید و بازتولید سرمایه جهانی اجتناب ناپذیرند، عبارتند از:

حمل و نقل و ارتباطات پیشرفته

از قرون پیش پیشرفت در زمینه حمل و نقل و ارتباطات همواره نشانگر کلیدی پیشرفت سرمایه‌داری صنعتی و کالایی بوده است. از ۱۹۳۰ سال تاکنون کاهش هزینه‌های ارتباطات در سه حیطة اصلی حمل و نقل دریایی، هوایی و ارتباطات راه دور (مخابرات)، امکان تولید و توزیع کالا و جابجایی سریع نیروی کار در عرصه جهانی را میسر ساخته است. تولید سرمایه‌دارانه، دیگر هم‌چون گذشته اسیر یک موقعیت جغرافیایی محدود برای تولید و توزیع خود نیست. جدول و نمودار زیر تصویر فشرده‌ای از این روند ارائه می‌کند.



نمودار ۵- سیر نزولی هزینه ارتباطات هوایی، دریایی و ارتباطات راه دور از ۱۹۲۰ تا ۲۰۱۶^{۶۵}

نمودار ۵ تغییرات قیمت را در سه بخش حمل و نقل دریایی، هوایی و ارتباطات راه دور برای هر دهه نشان می‌دهد. قیمت‌ها بر اساس شاخص (سال ۱۹۳۰ = ۱۰۰) و براساس قیمت ثابت دلار آمریکا در سال ۱۹۹۰ محاسبه

شده‌اند. نمودار ۵- سیرنزولی هزینه ارتباطات هوایی، دریایی و ارتباطات راه دور از ۱۹۲۰ تا ۲۰۱۶ سیرنزولی داشته است و در عین حال هزینه حمل و نقل دریایی از 158/3 واحد به ۳۵ واحد کاهش یافته است. برای نمونه یک تن بار که در سال ۱۹۲۰ با ۹۵ دلار حمل می‌شد، در سال ۲۰۰۰ با ۲۱ دلار جابجا می‌شود. در باربری هوایی شاخص ۱۰۰ در ۱۹۳۰ به 11/8 در سال ۲۰۰۰ کاهش یافته است. هزینه حمل هوایی یک تن بار در سال ۱۹۳۰ با ۶۸ سنت بوده که در سال ۲۰۰۰ به ۸ سنت کاهش یافته است. در بخش ارتباطات راه دور، میزان کاهش قیمت‌ها، بسیار شدیدتر از باربری دریایی و هوایی است. قیمت‌های شاخص ۱۰۰ واحد در سال ۱۹۳۰ به 0/4 در سال ۲۰۰۰ و 0/2 در سال ۲۰۱۶ کاهش یافته‌اند. در هر سه بخش، و به ویژه ارتباطات راه دور، سال‌های ۱۹۵۰ (بعد از جنگ دوم جهانی) و ۱۹۸۰ (یکی از نقاط عطف رشد میکروالکترونیک و...) کاهش قیمت‌ها به صورت جهشی دیده می‌شود. چنین تغییری در هزینه باربری و ارتباطات، تولید و توزیع کالا را در ابعادی جهانی تقویت می‌کنند و تولید کننده محلی، با توجه به قدرت تولید محدودش و نیز از دست دادن مزیت صرفه‌جویی هزینه باربری و ارتباطاتی، بیش از پیش در برابر تولیدکنندگان انبوه جهانی به حاشیه رانده می‌شود و شانس ادامه حیات تولید محلی کاهش می‌یابد.

حمل و نقل و ارتباطات راه دور

شاخص (سال ۱۹۳۰ = ۱۰۰) و ارقام مطلق با قیمت ثابت دلار آمریکا در سال های ۱۹۲۰، ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۶.

	ارتباطات مخابراتی از راه دور Telekommunikation		حمل و نقل دریایی Seefracht		حمل و نقل هوایی Lufttransport	
	شاخص (۱۹۳۰ = ۱۰۰)	دلار آمریکا	شاخص (۱۹۳۰ = ۱۰۰)	دلار امریکا	شاخص (۱۹۳۰ = ۱۰۰)	دلار امریکا
۱۹۲۰	—	—	158/3	۹۵	—	—
۱۹۳۰	100/0	244/65	100/0	۶۰	100/0	0/68
۱۹۴۰	77/1	188/51	105/0	۶۳	67/7	0/46
۱۹۵۰	21/7	53/20	56/7	۳۴	44/1	0/30
۱۹۶۰	18/7	45/86	45/0	۲۷	35/3	0/24
۱۹۷۰	12/9	31/58	45/0	۲۷	23/5	0/16
۱۹۸۰	2/0	4/80	40/0	۲۴	14/7	0/10
۱۹۹۰	1/4	3/32	48/3	۲۹	16/2	0/11

۲۰۰۰						
۲	0/4	0/86	35/0	۲۱	11/8	0/08
۲۰۱۶	~ 0/2	~ 0/5	—	—	—	—

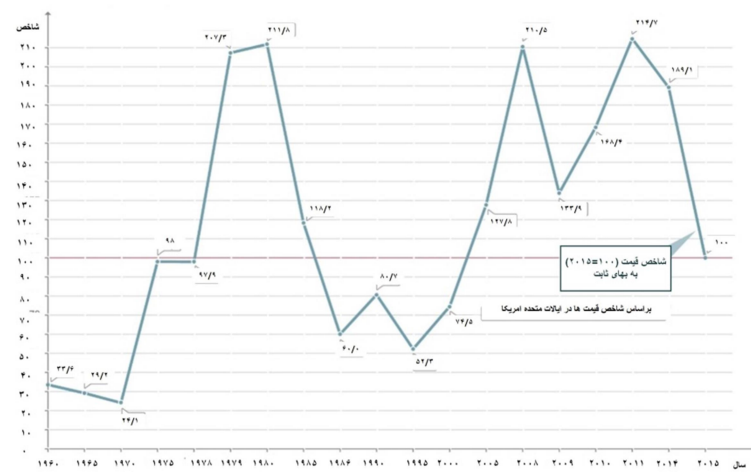
جدول ۵- حمل و نقل و ارتباطات راه دور ۱۹۲۰ تا ۲۰۱۶^{۶۶}

^{۱-} هزینه یک تماس مخابراتی ۳ دقیقه ای میان نیویورک و لندن / متوسط هزینه حمل دریایی و اجاره بندر برای واردات و صادرات دریایی برای "تن کوتاه" (907/17 کیلوگرم) / درآمد متوسط حمل هوایی برای مسافر و مسافت به مایل

^{۲-} باربری دریایی و حمل و نقل هوایی ۱۹۹۸ در سال

دسترسی به انرژی ارزان

دسترسی به نفت ارزان، تاثیر کلیدی برای پایین نگه داشتن (غیرواقعی و انحصاری) هزینه‌های حمل و نقل، واردات و صادرات کالا و نیز تولید آنها دارد. این موضوع نه فقط در حوزه اقتصادی بلکه در سرنوشت سیاسی بسیاری از کشورهای نفت‌خیز و به ویژه خاورمیانه یکی از عوامل تعیین کننده بوده است. "جنگ نفت" و به انحصار درآوردن منابع انرژی ارزان، به صورت ادواری جنگ‌ها و تلاطمات جهانی، منطقه‌ای و ملی را از آغاز سده بیستم تاکنون رقم زده است.



نمودار ۶- بهای نفت خام از ۱۹۶۰ تا ۲۰۱۵^{۶۷}

^{۶۶} Quelle: Busse, Matthias: HWWA Discussion Paper Nr. 116; Bundesverband der Deutschen Industrie (BDI): Außenwirtschafts-Report 04/2002? Lizenz: Creative Commons by-nc-nd/3.0/de; Bundeszentrale für politische Bildung 2017 | www.bpb.de

^{۶۷} Quelle: Hamburgisches WeltWirtschaftsinstitut (HWWI): Rohstoffpreisindex

Lizenz: cc by-nc-nd/3.0/de/

مقایسه آماری بهای نفت از ۱۹۶۰ تا ۲۰۱۵ نشان می‌دهد که علی‌رغم شکل‌گیری اوپک (سازمان کشورهای صادرکننده نفت)، کاهش ذخایر انرژی در روی کره زمین و پیامدهای منفی استخراج و استفاده‌ی جنون‌آسی منابع انرژی برای انسان‌ها، محیط زیست و آینده جهان، بهای نفت همچنان در سطح قیمت چهل سال پیش نوسان دارد. نمودار ۶- بهای نفت خام از ۱۹۶۰ تا ۲۰۱۵ را نمایش می‌دهد. ثبات نسبی قیمت انرژی و نفت، مکمل حلقه دیگر حمل و نقل ارزان برای چرخش سرمایه و کالا در ابعادی جهانی است.

کاهش گمرکات و سیاست نولیبرال اقتصادی

فروپاشی جهان دو قطبی را می‌توان رخداد و نقطه عطف مهمی در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتاری در نظر گرفت که گاه-دوره‌ی کنونی با آن آغاز می‌شود. این نقطه عطف، هم‌هنگام با مرحله‌ی نخست موج پنجم کندراتیف (۱۹۹۰ تا ۲۰۱۵) است. در این دوره، سرمایه‌ی جهانی به سرکردگی "سرمایه امریکایی"، به مدد فروریختن سیستم اقتصادی شوروی و کشورهای اروپای مرکزی و شرقی، مرحله گسترش ۲۵ ساله‌ای را طی کرد. یکی از عوامل یاری‌رسان برای این گسترش، حذف سیاست حمایت‌گمرکی کشورهای عقب‌افتاده‌تر اقتصادی و صنعتی، به بهانه سیاست درهای باز اقتصادی و کاهش گمرکات در جهان بوده است. سرمایه جهانی حذف حمایت‌گمرکی را لازم داشت و دارد تا سیاست‌های گمرکی و حمایتی دولت‌های ضعیف‌تر در حمایت از سرمایه‌های "محلی" و "بومی" را از بین ببرد. در این که سرمایه‌های "محلی" و "بومی" نیز در تولید و بازتولید جهانی ادغام شده‌اند، تردیدی نیست ولی به خاطر وزنه کمتر اقتصادی آن‌ها به نسبت سرمایه انحصاری جهانی، امکان در افتادن با آن را ندارند. با حذف سیاست‌های حفاظتی گمرکی در سطح جهان، دولت‌های کشورهای پیرامون در مواجهه با فشارها، تنبیهات و تهدیدات مختلف اقتصادی، سیاسی و حتی نظامی، مجبور به تخریب برج و باروی حفاظت‌گمرکی خود می‌شوند و از این طریق سرمایه انحصاری جهانی تحت لوای جهانی‌سازی،



نمودار ۷- سطح گمرک تجاری از ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۵

⁶⁸ Quelle: Hamburgisches WeltWirtschaftsinstitut (HWWI): Rohstoffpreisindex

کشورهای پیرامون را یکی پس از دیگر در نظام خود ادغام کرده و این مناطق را به سوی ورشکستگی، فقر و استثمار بی‌رحمانه سوق می‌دهند. سودهای نجومی، انباشت سرمایه هیولالوشی را بازگستری می‌کند و مردمان کشورهای هر چه بیشتری را با اکسیر مرگ‌آور سرمایه به ورطه نیستی و تباهی بازهم ژرف‌تری می‌کشاند. سیاست قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری در گاه-دوره‌ی کنونی این بوده است که شورش مردم و جوانان این مناطق را به عنوان اعمال تروریستی و مخالفت با روند مدرنیزاسیون و جهانی‌سازی تبلیغ کنند. پاسخ قدرت‌های نظامی و به ویژه امپریالیسم امریکا و ناتو این بوده است که با سیاست قایق‌های توپدار، چنین جنبش‌هایی را به خاک و خون بکشند.

نمودار ۷- سطح گمرک تجاری از ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۵ را نشان می‌دهد. باید دید که با روی کارآمدن دونالد ترامپ در آمریکا در سال ۲۰۱۷ و اعلام سیاست‌های گمرکی حفاظتی برای صنایع و تولیدات امریکایی، جنگ جدید گمرکی میان قدرت‌های بزرگ امپریالیستی چه تأثیرات واقعی بر این روند جهانی‌سازی خواهد داشت.

شبکه‌های حاصل از جهانی‌سازی

پیامدهای جهانی‌سازی در زمینه توریسم، نابودی تنوع فرهنگی و ادغام در زبان و فرهنگ واحد (زبان انگلیسی به عنوان زبان بین‌المللی و هالیوود به عنوان کارخانه فرهنگ‌سازی جهانی)، گسترش زیربنای ارتباطات نظیر تلفن، موبایل و اینترنت، ان‌جی‌اوها و بنگاه‌های خیریه در خدمت نظم نوین جهانی، نقش نفت و گاز و زیرساخت‌های خط لوله نفت و گاز برای تولید و توزیع ارزان و بدون وقفه انرژی از آن جمله‌اند.

جهانی‌سازی: سیطره افسارگسیخته سرمایه مالی بین‌المللی و سازماندهی مبارزه علیه آن

از مهم‌ترین ویژگی‌های دوره کنونی، سیطره کامل سرمایه مالی، بانک‌ها و نهادهای مالی بین‌المللی بر ارکان و نهادهای تصمیم‌گیرنده در همه کشورها است. نقش دولت‌های ملی، در مقابل سرمایه‌های غول‌آسا که با سرعت برق قاره‌ها را درمی‌نوردد (سرمایه دیجیتال)، به طور چشمگیری کاهش یافته است. حتی دولت‌های بزرگ سرمایه‌داری هم قادر به چانه‌زنی موضعی با "شبح" سرمایه مالی جهانی نیستند. آن‌ها یک دولت جهانی سرمایه‌ای به وجود آورده‌اند که میزان قدرت مالی و اقتصادی‌شان هزاران بار بزرگتر از توان مالی دولت‌های ملی است.

«باری، امپریالیسم عبارت است از تجمع عظیم سرمایه‌ی پولی در معدودی از کشورها... این جاست سرچشمه رشد طبقه، یا به عبارت صحیح‌تر، قشر تنزیل‌بگیران یعنی کسانی که از طریق "سفته‌بازی" زندگی می‌کنند و کمترین فعالیتی در هیچ بنگاهی ندارند و حرفه‌ی آنان مفت خوری و تن‌آسائی است. صدور سرمایه که یکی از مهم‌ترین ارکان اقتصادی امپریالیستی است، بیش از پیش موجب خارج از عرصه تولید بودن کامل این قشر تنزیل‌بگیر شده و برتمام پیکره آن کشوری که با استثمار از کار چند کشور ماوراء‌اقیانوس و مستعمرات گذران می‌کنند، مهر و نشان طفیلیگری می‌زند.»^{۶۹}

در گاه-دوره کنونی مبارزه با سیطره سرمایه مالی، بانک‌ها و نهادهای مالی بین‌المللی، اشکال جدیدی که مناسب شرایط جهانی در دو دهه نخست سده بیست و یکم است به خود گرفته است. جنبش اشغال وال استریت در

سپتامبر ۲۰۱۱ که از شهرهای نیویورک، فیلادلفیا، دالاس، لس آنجلس، واشنگتن، سان فرانسیسکو و دهها شهر دیگر ایالت متحده امریکا شروع شد و به کشورهای دیگر جهان نیز سرایت کرد، یکی از بارزترین نمونه‌های در سال‌های اخیر بوده است. "جنبش وال استریت را اشغال کنید" در وبسایت‌اش خود را چنین معرفی می‌کند:

«ما ۹۹ درصدی هستیم که از خانه‌های خود بیرون رانده شده‌ایم. ما از خدمات درمانی مطلوب محرومیم. ما از آلودگی محیط زیست رنج می‌بریم. ما ساعات طولانی را برای دستمزد ناچیزی آن هم بدون بهره‌مندی از حقوق قانونی خود سخت کار می‌کنیم، البته اگر بتوانیم کاری پیدا کنیم. در حالی که یک درصد دیگر از همه چیز برخوردار است، ما از هیچ چیز برخوردار نیستیم. ما ۹۹ درصد جامعه هستیم... روزنامه "گاردین" در اوج بحران اقتصادی غرب نوشت: «اگر کارل مارکس زنده بود از آشوب‌های امروز در نظام سرمایه‌داری به شوق می‌آمد، زیرا در بحرانی که سراسر نظام مالی جهان را فرا گرفته، برخی از نظریات خود را محقق می‌دید».^{۷۰}

این جنبش با بازداشت و سرکوب معترضان مهار شد. بی‌رحمی و سرکوب سیستماتیک دولت‌های امپریالیستی، فقط به سرکوب ظاهری و اولیه آن ختم نمی‌شود. برای نمونه دولت امپریالیستی آلمان، امروزه پس از گذشت هفت تا هشت سال، برخی از فعالین این جنبش در آلمان را که تحت عنوان "اشغال آلمان" در چند شهر بزرگ و به ویژه در شهر فرانکفورت اعتراضاتی را سازمان داده بودند، کماکان تحت تعقیب و پیگرد پلیسی، محاکمه طولانی در دادگاه‌های فرمایشی، محرومیت از شغل‌های دولتی و دانشگاهی قرار می‌دهد. تاکتیک آرام‌سازی توسط پلیس و دولت در همه کشورهای امپریالیستی کاملاً شناخته شده‌اند. در روزهای اوج اعتراضات که تعداد فعالین و معترضین در خیابان زیاد بودند، کمی عقب نشستند، بعد از گذشت دو ماه که از شدت اعتراضات نسبت به روزهای نخست کاسته شد، سرکوب و دستگیری وسیع مبارزین ضدسرمایه‌داری آغاز شد. این اعتراضات نشان داد که اگر چه سرمایه حضور جهانی خود را با افتخار تحت عنوان مدرنیزاسیون و جهانی‌سازی جار می‌زند، اما جنبش‌های ضدسرمایه‌داری معاصر و ضدجهانی‌سازی سرمایه‌دارانه نیز در ابعادی جهانی و انترناسیونالیستی خود را سازمان می‌دهند. جنبش اشغال وال استریت به اشکال و ابعاد متفاوت، جنبش‌های همبسته‌ای را در اسپانیا، آلمان، فرانسه و کشورهای دیگر به وجود آوردند. پیوند این جنبش‌ها با آن‌چه در چند ماه قبل از آن، تحت عنوان "بهار عربی" در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا آغاز شده بود، نیز از ویژگی بین‌المللی و سیال بودن جنبش‌های معاصر ضدجهانی‌سازی هستند.

هم چون همیشه، مبارزه طبقاتی قطب متضادش را نیز در درون خود می‌پروراند. تجربه‌ی جنبش اشغال وال استریت نه اولین نمونه سازماندهی اعتراضات در گاه- دوره کنونی بود و نه آخرین مورد آن. این مبارزات یک قطب مهمی در مبارزات بین‌المللی کنونی را تحت عنوان "مبارزه ضدجهانی‌سازی" یا "مبارزه برضدجهانی‌سازی سرمایه‌دارانه" شکل داده‌اند. مبارزه برضدجهانی‌سازی سرمایه‌دارانه، نماد مبارزات وسیع و چندگونه دوره کنونی جوامع بشری است. این مبارزات که اغلب به شکل "شبکه‌ای افقی و سیال سازمان می‌یابند، ویژگی بارز شکل سازماندهی در گاه- دوره کنونی است و متمایز از روش‌های کلاسیک مبارزه جبهه‌ای یا سازمانی در گاه-

70 "جنبش اشغال وال استریت چه بود؟"

دوره‌های پیشین. شبکه آترناتیو جنبش‌های نوین اجتماعی و ضد سرمایه‌داری، با همه نقاط قوت و ضعف‌شان، نظم نوین سرمایه‌دارانه را به چالش‌های جدی کشیده است. نقطه‌ی گرهی تفاوت شبکه‌های سرمایه‌داری از شبکه‌های آترناتیو ماهوی و کیفی است که الزاماً مرزبندی کاملی را ترسیم نمی‌کند.

اگر به پیشینه‌ی شکل‌گیری سازماندهی شبکه‌ای توجه شود، دیده می‌شود که در پرتو گسترش مبارزات ضدجهانی‌سازی، شبکه همکاری نیروها در سطح بین‌المللی به سرعت گسترش یافت. برای نمونه نوع سازماندهی آتک (ATTAC) و جنبش‌های شبیه به آن را می‌توان نام برد. جنبش‌های مردمی و یا اعتراضی گاه- دوره کنونی، بازسازی جنبش‌های اعتراضی دهه‌های هفتاد و هشتاد میلادی تحت شرایط نوین جهانی و توازن قوای جهانی پس از فروپاشی جهان دو قطبی اوایل دهه نود میلادی، بودند. این جنبش‌ها در درجه اول ویژگی جنبش‌های مقاومت را دارند. جنبش‌هایی که در مقابل تعرض ارتجاع و سرمایه‌داری جهانی، از دستاوردهای نیروهای اجتماعی تحت ستم در گروه‌بندی‌های مختلف طبقاتی، اجتماعی، جنسیتی و... دفاع می‌کنند. تدافعی بودن این جنبش‌ها، به ویژه در دوره تهاجم نئولیبرالیسم و برآمد راست افراطی جدید در سطح جهان ویژگی اصلی آنان است. مبارزات گسترده علیه سیاست‌های جنگ‌طلبانه امپریالیسم، علیه سیاست‌های اقتصادی بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و کشورهای امپریالیستی، نمونه‌های بارز مبارزات جنبش‌های مقاومت در چند دهه اخیر است. با این وجود، اشتباه خواهد بود اگر کارکرد این جنبش‌ها را صرفاً به ویژگی مقاومتی و تدافعی آنان محدود کنیم. این جنبش‌ها با طرح خواسته‌های مدنی و صنفی در مقابل قدرت‌های حاکم در موارد معینی به دستاوردهای مهمی در مبارزات اجتماعی و طبقاتی داخلی و یا بین‌المللی نائل آمده‌اند.

یک ویژگی دیگر این جنبش‌ها، سیالیت آن‌ها است که از نیازهای واقعی نیروهای اجتماعی و متأثر از منافع عینی مشخص آنان برخاسته است. این ویژگی، پیوند پوی و دوام این جنبش‌ها را با سطح واقعی رشد مبارزه طبقاتی و اجتماعی نشان می‌دهد و به همین دلیل شادابی و سرزندگی این جنبش‌ها منشاء ابتکارات بسیاری در جنبش توده‌ای سال‌های اخیر بوده است. علاوه بر این روشی است برای کسب حقانیت و اعلام حضور جنبش‌های شبکه‌ای در میان مردم. برخلاف آن. جی. اوها و نیز سازمان‌ها و احزاب سنتی که اعتبار خود را از طریق پیشبرد فعالیت‌ها با ذکر نام خود و نیز جذب فعالین به برنامه‌ها و طرح‌های خودشان به پیش می‌برند:

«...جنبش‌های سیاسی و اجتماعی نوین حقانیت خود را از طریق طرح و به سطح کشیدن مسائل و مشکلات فوری جامعه طلب می‌کنند. این جریان‌ها حضور خود را نه با نام و تشکیلات‌شان، بلکه بیشتر با عملکرد و فعالیت‌های‌شان نشان می‌دهند.»⁷¹

برخلاف تشکل‌های سنتی، افراد و نیروهای همکار در جنبش‌های شبکه‌ای به صورت یک جمع بسته و مشخص دیده نمی‌شوند، بلکه جمعی باز است که از فعالین مستقل تشکیل شده و افراد در تصمیم‌گیری‌ها بیشتر از طریق دموکراسی مستقیم حضور دارند. این ویژگی یکی از نقاط ضعف روش‌های شبکه‌ای را نیز نمودار می‌سازد. بسیاری از شبکه‌ها، برای یک فعالیت معین در یک دوره زمانی معین شکل می‌گیرند و پس از آن غیرفعال می‌شوند و یا منحل می‌شوند.

71 ایراهامسون، هانس؛ در مورد جنبش شبکه‌ای، ترجمه محمود شوشتری، لینک:

«این جنبش‌ها تشکیلات و یا رهبری معین و ثابتی ندارند. فرد و یا افرادی با ابتکار و درک شخصی مسئله معینی را مطرح کرده و فعالیت ویژه‌ای را در رابطه و درخور مسئله پیشنهاد می‌کند. بقیه نیز پذیرفته و به آن می‌پیوندند. یک رهبری موقتی برای هدایت فعالیت‌های مورد نظر شکل می‌گیرد. در فعالیت‌های شبکه‌ای اعضای و فعالین هیچ‌گونه قید و بند و محدودیت حزبی و سازمانی معمول در جریان‌های سیاسی سنتی موجود، در ابراز عقایدشان احساس نمی‌کنند. هیچ‌کس و هیچ مقامی جنبش را نمایندگی نمی‌کند. و فقدان نمایندگی در حرکت‌ها کاملاً دیده می‌شود... چه کسی حق اتخاذ تصمیم، برای کی و برای چه را دارد؟ موفقیت جنبش‌های اجتماعی نوین مرهون اتخاذ تصمیمات جمعی فعالین عضو بوده که این به نوبه خود شکل ویژه‌ای از جلسات بحث و گفتگو را طلب می‌کند. معمول‌ترین شکل گفتمان در این نوع از جنبش‌ها بحث‌های به اصطلاح "دوره‌ای" است. به همه این فعالین این امکان داده می‌شود تا نظرات خود را بدون کوچک‌ترین محدودیت و انقطاع بیان کنند. به همه فرصت داده می‌شود تا در بحث شرکت کنند. جلسات معمولاً با تبادل نظر یا اصطلاحاً "پیش‌درآمد" آغاز می‌گردد. بدین ترتیب که افراد دریافت‌های شخصی خود را به جمع ارائه می‌دهند. این گزارش‌ها شامل تجارب و واکنش‌های فردی بوده و قبل از پرداختن به موضوع معین سیاسی صورت می‌گیرند. این روش که معمولاً در پیش‌درآمد جلسات به کار گرفته می‌شود موجب تسهیل طرح دستور جلسه، تفکیک مسائل و بررسی امکان‌کنش و موفقیت عمل مشخص شده و شرایط را برای اتخاذ تصمیمی که مورد توافق همه باشد فراهم می‌کند. هدف رسیدن به توافقی است که مورد قبول جمع باشد. مهم‌ترین مشکلی که در این رابطه وجود دارد عدم دسترسی همه اعضا و فعالین به اینترنت است. به این لحاظ بخشی از فعالین خود را در حاشیه بحث‌ها احساس می‌کنند.»^{۷۲}

یک ویژگی دیگر جنبش‌های نوین رابطه بین اهداف و خواسته‌ها از سویی و اشکال اعتراضی از سوی دیگر می‌باشد:

«تنوع در اعتراض یکی از مشخصه‌های برجسته جنبش‌های اجتماعی نوین است. درحالی که پاره‌ای از این حرکت‌ها از روش‌هایی به سبک مذاکرات بین فیل و فنجان‌اند، برخی دیگر کارناوال‌های اعتراضی گسترده و دراماتیکی را سامان می‌دهند (وینت‌هاگن، ۲۰۰۲). اعتراضات در سیاتل، پراگ، گوتنبرگ و ژنو دارای دو ویژگی معین بودند: "حداقل پیام و خواسته" و "حداکثر تنوع در سبک و روش". به عبارت دیگر می‌توان عمده‌ترین ویژگی جنبش‌های اجتماعی نوین را در دو مشخصه خلاصه کرد. توافق روی حداقل پلاتفرم و خواسته و تنوع کلان در به کارگیری اشکال اعتراضی با هدف جلب توجه هرچه بیشتر و تحمیل گفتمان جدی برای ایجاد تغییر.»^{۷۳}

شناخت ظرفیت‌های جنبش‌های اجتماعی نوین و به ویژه مبارزه علیه جهانی‌سازی سرمایه‌دارانه، یکی از عوامل مهمی است که افتراق و مجادله نیروهای مختلف را سیاسی شکل می‌دهد. ندیدن ویژگی جنبش‌های مقاومت و یکی دانستن آن با جنبش‌های آینده‌گرا، برای نمونه جنبش‌های سوسیالیستی، موجب درهم آمیزی خواسته‌ها و

توهّمات نسبت به این جنبش‌هاست. برخی از پژوهشگران، هم‌چون آبراهامسون، این جنبش‌ها را چارچوب نظم موجود می‌دانند که «هرگز سودای تسخیر قدرت سیاسی را در سر ندارند.» او می‌نویسد:

«این جنبش‌های اجتماعی، گرچه مسیر و هدفی کلی برای دگرگونی اجتماعی را دنبال می‌کنند ولی هرگز سودای تسخیر قدرت سیاسی را در سر ندارند. هدف اصلی آن‌ها عمدتاً تأثیرگذاری بر تصمیمات و راه‌کارهای سیاسی و اقتصادی ناظر بر جامعه است.»^{۷۴}

چنین درکی از جنبش‌های اجتماعی نوین، از یک سو بخشی از واقعیت را بازتاب می‌دهد و از سوی دیگر انتقادات نابه‌جایی از آنان را موجب می‌شود. خوانش محافظه‌کار این جنبش‌ها را به اعتراضاتی کنترل شده در چارچوب نظم موجود فرا می‌خواند و در رهبری این حرکات تمایل به سازش با احزاب حاکم کاملاً مشهود است. خوانش دیگر، اما، با این ایراد که این جنبش‌ها چشم انداز سوسیالیستی و یا انقلابی ندارند، از آنان قطع امید کرده و به نظاره‌گر منفعل آنان (البته با حفظ نظر انتقادی خودشان) تبدیل می‌شوند. در هر دوی این نگرش ایراد اساسی‌ای نهفته است چرا که دیالکتیک تبدیل این جنبش‌ها در روند مبارزه واقعی طبقاتی و اجتماعی را نمی‌بینند. این جنبش‌ها، هم‌چون اغلب اشکال مبارزات صنفی، اجتماعی و طبقاتی در چند سده اخیر، "در چارچوب نظم موجود" آغاز می‌شوند. پاسخ به این پرسش که آیا این جنبش‌ها در چارچوب این مناسبات در جا خواهند زد، در "ذات" این جنبش‌ها نیست بلکه به روند مبارزه طبقاتی و میزان اثرگذاری نیروهای پیشرو و پیشاهنگ بر آن‌ها برمی‌گردد. تلاشی که پژوهشگرانی هم‌چون ابراهامسون در محدود کردن کرانه‌های این جنبش‌ها دارند، آنان را ناچار به برخورد گزینشی و تحمیل خواسته‌های خود به این جنبش‌ها می‌کند. دگرگونی این جنبش‌ها، حضور طیف‌های مختلف جنبش‌های اعتراضی در چنین پژوهش‌هایی به سایه رانده می‌شوند و عمدتاً بر ویژگی‌هایی تأکید می‌شود که بیشتر نمایانگر خواسته‌های جناح معینی در این جنبش‌هاست. جناحی که این جنبش‌ها را "غیرسیاسی" می‌خواند، با "چپ رادیکال" و "راست افراطی" فاصله دارد و صرفاً خواستار اصلاحاتی در چارچوب نظم موجود است:

«به سختی بتوان جنبش و مقاومت موجود ضد گلوبالیزاسیون را تعریف کرده و مختصات و سمت و سوی سیاسی آن را نشان داد. چهارچوب‌ها و تعریف‌های گذشته چپ و راست افراطی هر روز معنای خود را بیشتر از دست می‌دهند. جنبش بین‌المللی عدالت‌خواهانه که گلوبالیزاسیون تحت سلطه‌ی بازار را مورد سؤال قرار می‌دهد، خواهان دستیابی به نظام جهانی با عیار بیشتری از برابری، ثبات، دمکراسی (گلوبالیزاسیونی از گلوبالیزاسیون) می‌باشد. این جنبش حامیان خود را در همبستگی و جنبش‌های چپ و بخش‌های وسیعی از طبقات متوسط جستجو می‌کند.»^{۷۵}

این جناح به اصطلاح "غیرسیاسی" که به طور واقعی نیز در این جنبش‌ها حضور دارد، با چنین روشی از طرح مسئله، خواستار تحمیل هژمونی خود به تمامی جنبش و مهار کردن "چپ رادیکال" در درون آن‌هاست. این دقیقاً نکته‌ای است که همکاری جناح رفرمیست با دولت‌ها و دستگاه امنیتی را توجیه می‌کند و رسانه‌های حاکم برای آنان میدان تبلیغاتی گسترده‌ای فراهم می‌کنند تا "افراطیون" را توسط نیروهای فعال در درون جنبش‌های اعتراضی مهار کنند. رفتار رهبران اتک (ATTAC) در اعتراضات کلیدی نظیر اعتراضات ضد جنگ و کنفرانس -

74 همان منبع ۷۱

75 همان منبع ۷۱

های سران هشت کشور، نمونه‌های بارزی از نزدیکی و مغالزه آنان با دولت‌ها بوده است. آنان همواره سعی داشته‌اند تا خود را به عنوان "طرف مذاکره با بالایی‌ها" در این جنبش‌ها تحمیل کنند. برخوردهایی که ناقض ویژگی چندگونه این جنبش‌هاست. با این حال، در طی سال‌های دهه ۱۹۹۰ میلادی، روند رشد این اعتراضات رو به افزایش نهاد:

«در شهر بنگلور در هندوستان نیم میلیون نفر انسان در سال ۱۹۹۴ در اعتراض به تأثیرات نامطلوب محلی جهانی شدن و گسترش نفوذ شرکت‌های فراملی از طریق پیمان تجارت آزاد گات و سازمان تجارت جهانی، به خیابان‌ها ریختند. در همان سال ما شاهد شورش بومیان چیاپاس در جنوب مکزیک بودیم. این اعتراضات علیه قرارداد تجارت آزاد با آمریکای شمالی (نفتا) بود که با اعمال و تقویت اقتصاد نئولیبرالی در این منطقه استقلال بومیان در تصمیم‌گیری‌ها را به شدت محدود کرد. دامنه این اعتراضات در سال ۱۹۹۸ به بیرمنگام، سال بعد به کلن و در ارتباط با نشست سران کشورهای معروف به گروه ۸، و شش ماه پس از آن هم‌زمان با اجلاس سازمان تجارت جهانی به سیاتل کشیده شدند. این اعتراضات به این چند مورد خلاصه نشدند و در اجلاس‌های مؤسسات مالی محصول کنفرانس برتون وودز، یعنی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، ابتدا در واشنگتن در بهار سال ۲۰۰۰ میلادی و سپس در پائیز همان سال در پراگ چشمگیر بودند. در تابستان ۲۰۰۱ درگیری‌های خشونت‌آمیزی بین نیروهای پلیس و تظاهرکنندگان ابتدا در شهر گوتنبرگ سوئد در جریان اجلاس سران اتحادیه اروپا و یک ماه بعد حدود ۳۰۰۰۰۰ نفر در طی اجلاس گروه ۸ در ژنو و در اعتراض به تصمیمات غیر دمکراتیک آن‌ها به خیابان ریختند. این اعتراضات در طول سال ۲۰۰۲ شدت بیشتری یافت و در جریان تدارکات و تبلیغات جنگی آمریکا علیه عراق در فوریه‌ی سال ۲۰۰۳ به اوج خود رسید، بیش از ۱۵ میلیون نفر در سراسر جهان به خیابان‌ها ریختند و علیه جنگی که هنوز آغاز نشده بود، اعتراض کردند.»^{۷۶}

جنگ افروزی، نظامی و پلیسی کردن جامعه، تعقیب فعالین و سازمانگران این جنبش‌ها، سانسور و یا بازتاب محدود و منفی اعتراضات در رسانه‌های بخشی از تلاش دولت‌های سرمایه‌داری برای مهار این اعتراضات بوده است. در جریان تظاهرات بزرگ ضدجهانی‌سازی سرمایه‌دارانه هنگام اجلاس سران جی ۲۰ در هامبورگ (۲۰۱۷) نه تنها موجی از دستگیری‌های وسیع در سطح اروپا را در پی داشت بلکه شناسایی و سرکوب سازماندهندگان تظاهرات را قانونی جلوه دادند. اجلاس اخیر جی ۲۰ در بوئنس آیرس (۲۰۱۸) تحت کنترل نظامی شدید و به بیان رسانه‌های رسمی آلمان در "نوعی از وضعیت اضطراری"^{۷۷} برگزار شد. دولت آرژانتین، خیابان‌های بوئنس آیرس را تبدیل به دژ نظامی کرد تا کنترل تظاهرات و اعتراضات از دست دولت و نظامیان خارج نشود.

اشکال همکاری شبکه‌ای، طیفی از اتحادهای مقطعی برسر منافع و موضوعات مشترک را شامل می‌شود که نیروهای شرکت کننده در آن با حقوق برابر و هم‌سطح با هم به همکاری می‌پردازند. برخی از پژوهشگران جنبش

شبکه‌ای، از جمله ابراهامسون، چنین سطحی از همکاری را کافی ندانسته و خواستار تلاش برای «فرموله کردن استراتژی‌های مشخص برای ایجاد رابطه بین جنبش‌های مردمی و قدرتمندان سیاسی و اقتصادی موجود» می‌باشد. او در این مورد می‌نویسد:

«...تلاش در جهت ایجاد اتحاد‌های مقطعی، تعریف و شناخت منافع مشترک و تقویت همکاری بین طرف‌های هم‌سطح در سطوح موازی کافی نبوده بلکه ضروری است چنین تلاش‌هایی در راستای تقویت هویت جنبش اعتراضی و شناخت امکانات مانورهای سیاسی و فرموله کردن استراتژی‌های مشخص برای ایجاد رابطه بین جنبش‌های توده‌ای و قدرتمندان سیاسی و اقتصادی موجود گسترش یابد.»^{۷۱}

او در ادامه درباره اهداف و روش‌های تصمیم‌گیری جنبش‌های شبکه‌ای می‌نویسد:

«اهداف و خواسته‌های جنبش‌های عدالتخواهی بین‌المللی بسیار متنوع اند. حرکت‌های اعتراضی موجود هنوز با هماهنگی و یکپارچگی کامل فاصله زیادی دارند. وجه مشترک همه آن‌ها در خصلت سیاسی بودن آن‌ها است. در گذشته جنبش‌های فرا- پارلمانی از طریق اهداف حداقل خود که به "پلاتفرم حداقل" معروف بود، در پیوند و یگانگی با یکدیگر قرار می‌گرفتند و جنبش عموماً یک پیام را مطرح می‌کرد و با تکیه بر آن به سازماندهی نیروهای خود اقدام می‌کرد. فردگرایی سیاسی دهه‌های اخیر باعث دگرگونی در چنین هم‌نوایی سیاسی شده است. (تورن، ۲۰۰۲)

«محدود شدن زمینه‌های مادی جنبش‌هایی که بر بستر منافع صرف طبقاتی شکل و سامان می‌یافتند، شرایط را برای ایجاد ائتلاف‌های گسترده و پر تعداد آسان‌تر کرد. به این دلیل است که در شبکه‌ها و اتحاد‌های رنگین‌کمانی کنونی دمکراسی دیگر به گونه گذشته عمل نمی‌کند. در جنبش عدالتخواهی بین‌المللی امروزی دیگر نه اصل رأی‌گیری برای تعیین پلاتفرم معنایی دارد، و نه شعار و یا موضع سیاسی واحد به سیاق گذشته. در جنبش نوین و نیز اجزاء و سازمان‌های تشکیل دهنده آن، عمدتاً کثرت‌گرایی در سیاست، در شعار و در پرچم نماد دمکراسی محسوب می‌گردند. این درک از دمکراسی خود بازتابی از فردگرایی در سیاست می‌باشد. این ویژگی همراه با ساختار تشکیلات افقی و غیرسلسله‌مراتبی این سازمان‌ها باعث شده تا جایگاه و مقام سیاسی این جنبش کمتر دیده شود. چنین گزینه‌ای از دمکراسی و تشکل‌یابی برای فراهم کردن فضایی که همه افراد با گرایش‌های متنوع سیاسی با حفظ مواضع بتوانند در ظرف آن بگنجند، بسیار مهم و تا حدودی تعیین‌کننده بود، که به کار گرفته شد. ما به ازای این تحول فراهم شدن فضای مناسب‌تر برای جنبش‌هایی بود که تا دیروز تنها روی یک شعار و یک موضوع مشخص فعالیت می‌کردند. در حال حاضر این جنبش‌ها به لحاظ سیاسی بسیار وسیع‌تر و متنوع‌تر عمل می‌کنند. به این اعتبار زمینه‌های بسیار مناسبی برای شبکه‌ها و جنبش‌های درگیر در کارزار سیاسی فراهم می‌شود تا با تکیه بر شعارهای مشابه در فعالیت‌هایشان به هم‌گرایی برسند. به عبارت دیگر آن چه که در گذشته به عنوان شعار و پلاتفرم حداقل و مشترک جریان‌های سیاسی فعال معنا می‌شد، کامل‌تر شده و در مواقعی جای خود را به پدیده نوینی از شکل

فعالیت سیاسی داده که می‌توان آن را متد ماکزیمالیسم (وسعت در متد)، معنا کرد. (وینته‌گن، ۲۰۰۰)^{۷۹}

تجربیات چند دهه اخیر نشان داده‌اند که جنبش‌های نوین اجتماعی و ضدجهانی‌سازی سرمایه‌دارانه، نکات ضعف و قوت خویش را هم هنگام دارند. اعتراضاتی که گاه از یک هسته بالنسبه کوچک آغاز می‌شود ولی در طی مدت کوتاهی به دیگر کشورها و قاره‌ها سرایت می‌کنند. نمونه‌های اعتراض ۱۵ میلیونی علیه تجاوز نظامی دولت امریکا به عراق و نیز جنبش اشغال وال استریت نمونه‌هایی از این دست هستند. عروج مجدد جنبش ضدجهانی‌سازی، آن هم در وضعیتی که دولت‌ها قوانین پلیسی و امنیتی را به بهانه مبارزه با تروریسم تشدید کرده‌اند. با اعتراضات جی ۲۰ در هامبورگ در سال ۲۰۱۷ و نیز مبارزه جاری "جلیقه زردها" در فرانسه، موارد امیدبخشی هستند. عدم تداوم، عدم گسترش و تعمیق ناپذیری این جنبش‌ها و اعتراضات به دلیل ساختار ناپایدارشان، عمده‌ترین نقطه ضعف این جنبش‌ها است.

جنبشی اعتراضی اخیر "جلیقه زردها" در فرانسه جنبشی اعتراضی بسیار ناهمگونی است که طیفی گسترده از فعالین، از چپ رادیکال گرفته تا گرایش‌های راست و خطرناک را در برمی‌گیرد. با این حال، وظیفه نیروهای کمونیست، چپ و انقلابی، دفاع از تک جوش‌های انقلابی، جنبش‌های خودانگیخته و خواسته‌های کارگران و توده‌های معترض است و نباید به بهانه حضور فرصت‌طلبانه نیروهای سیاسی دست راستی، از حضور فعال و دخالت در آن استنکاف ورزند. چنین بی‌عملی، واگذار کردن هژمونی مبارزات به نیروهای دست راستی و فاشیستی است. این اعتراضات فراجزبی و شبکه‌ای گسترده‌ترین خیزش اجتماعی در فرانسه از ماه مه ۱۹۶۸ تاکنون است. بررسی دقیق این جنبش را به مقاله دیگری واگذار می‌کنیم.

از بین رفتن هویت‌های محلی و پیرامونی و جنبش‌های رهایی بخش

یکی دیگر از پیامد دیگر جهانی‌سازی سرمایه‌دارانه از بین رفتن هویت‌های محلی و پیرامونی است. در غیاب یک آلترناتیو پیشرو و سوسیالیستی واکنش به آن "بازگشت به عقب"، دفاع از فرهنگ مذهبی، بنیادگرایی مذهبی، شووینیسیم، سربرآوردن قوم‌گرایی و ناسیونالیسم محلی بوده است. در فضای سیاسی- فرهنگی‌ای که همبستگی اجتماعی، طبقاتی و انسانی، اقبال چندانی در برابر رویکرد نولیبرال و جهانی‌سازی ندارد، مذهب، قومیت و شووینیسیم راه‌های ارتجاعی و زهرآگین مقابله با روند تهاجم سرمایه در سرتاسر جهان می‌شوند. این واکنش‌های ارتجاعی، برخلاف دشمنی ظاهری‌شان با جهانی‌سازی، بخشی جداناپذیر از این روند جهانی‌سازی محسوب می‌شوند. متلاشی کردن دولت‌های ملی در کشورهای پیرامون، بخشی از سیاست سرمایه جهانی در کشورهای مرکز است تا از آن طریق، امکان مناسب‌تری برای جذب و ادغام این "دولت-چه"‌های تازه پدید آمده از دولت متلاشی شده، در نظام خود فراهم آورند. نمونه فروپاشی شوروی سابق، حمله ناتو و تجزیه کشور یوگسلاوی سابق به کشور-چه‌های کوچک و نیز تلاش برای تغییر نقشه خاورمیانه و تجزیه کشورهای این منطقه بخشی از این روند به شمار می‌آیند.

تجزیه یوگسلاوی سابق به بوسنی-هرزگووین، اسلوونی، کرواسی، مقدونیه، مونته-نگرو و صربستان، نمونه گویایی است از این سیاست امپریالیستی قدرت‌های بزرگ. جمعیت این کشور-چه‌های نوظهور حتی از جمعیت یک شهر متوسط هم کمتر و قدرت تولید ناخالص داخلی این کشورها از یک شرکت متوسط سرمایه‌داری نیز کمتر است⁸⁰ (ن. ک. جدول 6)

در گاه- دوره کنونی دنیا شاهد تجزیه یک کشور به کشورهای کوچک‌تر بوده و احتمال تکرار چنین روندی در خاورمیانه و آفریقا در آینده چندان بعید نخواهد بود. در عین حال، یک خط و مشی انقلابی و کارگری، مساله هویت‌های محلی و حق ملل در تعیین سرنوشت‌شان را نمی‌تواند به صرف سیاست‌های امپریالیستی در گاه- دوره فعلی، از نظر دور بدارد. رهایی از ستم ملی، شکل دهی به همبستگی خلق‌ها، ملیت‌ها و قومیت‌های متنوع، پاسخی پیشرو به توطئه‌های امپریالیستی است که بدون درافتادن در دام سیاست‌های شووینیستی و ناسیونالیستی، می‌تواند به مقابله به روند جهانی سازی سرمایه‌دارانه بپردازد.

کشور	سال تاسیس	جمعیت	تولید ناخالص ملی میلیارد دلار	وسعت کیلو متر مربع
مونته نگرو	۲۰۰۶	662359	4/77	13450
مقدونیه	۱۹۹۱	2075301	11/34	25713
کرواسی	۱۹۹۱	۴۱05493	54/85	87661
اسلوونی	۱۹۹۱	2066880	48/77	20273
بوسنی و هرزگووین	۱۹۹۲	۳۵02550	18/17	51197
صربستان	۲۰۰۶	7001444	41/43	87460

جدول ۶- کشورهای به وجود آمده از تجزیه یوگسلاوی سابق آمار ۲۰۱۸، تولید ناخالص داخلی، بانک جهانی ۲۰۱۷

نژادپرستی، مهاجرت و پناهندگی

پیش‌داوری و تبعیض مبتنی بر نژاد، فرهنگ و قومیت، ابزار مهمی برای تضمین سلطه و امتیازات نه فقط گروه‌های نژادی حاکم بر سایر اقوام و ملیت‌ها بلکه سلاحی است در دست سرمایه‌داری جهانی و قدرت‌های امپریالیستی. اشکال بروز آن بسیار متنوع و در همه جوانب زندگی آشکارا و نهان مشهودند. نکته مهم این است که

⁸⁰ Eurostat: <https://ec.europa.eu> & World Bank: <http://data.worldbank.org>

در دوره کنونی پیشروی گرایش‌های راست افراطی جدید، فاشیسم، نژادپرستی و جنسیت‌گرایی پیوندی ناگسستنی با هم دارند. تضعیف یکی بدون تضعیف دیگران امکان رشد مجدد آن‌ها را برای کل جامعه بشری باقی می‌گذارد.

سرمایه‌داری با نابود کردن اقتصادهای محلی و راه انداختن جنگ‌های منطقه‌ای موج‌های بزرگ مهاجرت در گاه- دوره کنونی را موجب شده است. در سال‌های اخیر شاهد موج مهاجرت و پناهندگی چه در داخل یک کشور و چه از کشوری به کشور دیگر بوده‌ایم. تنها در سال ۲۰۱۷ بیش هفتاد و یک میلیون انسان مهاجر، فراری از مناطق جنگی و پناهنده بوده، بیش از ۳۹ میلیون نفر در داخل کشور خودشان مجبور به جابجایی و یا فرار شده‌اند، و تنها در سه کشور کلمبیا، سوریه و جمهوری دموکراتیک کنگو بخش اصلی این مهاجرت‌ها و فرارهای داخلی بوده‌اند. در هر سه کشور مذکور سال‌هاست که جنگ داخلی آشکار و پنهان در جریان است، جنگ‌هایی که نظم نوین سرمایه در شرایط توازن قوای جهانی کنونی برای تأیید و تثبیت خودش، شدیداً بدان‌ها نیاز دارد. علاوه بر این، سه میلیون و صد هزار نفر پناهجو به کشورهای همسایه و یا اروپا و آمریکا گریخته‌اند. در این میان، پناهندگان سوری با ۶/۳ میلیون نفر، افغانی با ۴/۲ میلیون نفر و جنوب سودانی با ۴/۲ میلیون نفر، بیشترین تعداد پناهجویان را در سال ۲۰۱۷ تشکیل می‌دادند.^{۸۱} این پناهندگان، که پیامد نظم نوین جهانی و جنگ‌های تحمیل شده به کشورهاشان هستند، اولین اهداف حملات نژادپرستانه در مناطق یا کشورهای به اصطلاح "میزبان" می‌باشند.

در مجموع، در همین سال، رقم "مهاجران" در دنیا بالغ بر ۷/۲۵۷ میلیون نفر بود^{۸۲}. گرچه فلاکت مهاجرین به شدت نابسامانی پناهندگان نیست، ولی آن‌ها از بسیاری از حقوق ابتدایی اجتماعی و سیاسی در کشورهای "میزبان" محرومند. مهاجرین هدف خوبی برای غارت، دستمزدهای پایین، و سرکوب سیاسی، اجتماعی و اقتصادی هستند. در عین حال، سرمایه‌داری با به کار گرفتن ارزان‌تر آن‌ها، از آن‌ها به عنوان اهرمی برای شکستن دستمزدهای کارگران بومی استفاده می‌کند. عدم حضور وسیع جنبش کارگری، کمونیستی و چپ در مبارزه برای احقاق حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی پناهندگان و مهاجرین، هم چنین عدم بسیج کارگران "بومی" برای پشتیبانی از حقوق آنان به عنوان افراد هم طبقه خود، موجبی برای تبلیغات گروه‌های دست راستی و ضدخارجی در میان توده کارگران و زحمتکشان به وجود می‌آورد.

مبارزه با فاشیسم و نژادپرستی، خصیصه‌ای دموکراتیک و توده‌ای دارد. جنبش انقلابی و کمونیستی در میان طیف گسترده‌تری از مخالفین نژادپرستی، اعم از نیروهای انسان‌گرا، لیبرال‌ها و مدافعین حقوق شهروندی، فعالین فرهنگی، ضدفاشیست‌ها، ضدامپریالیست‌ها و اتونوم‌ها بایستی سازماندهی علیه نژادپرستی و دفاع از حقوق پناهندگان و مهاجرین را هماهنگ سازند.

جنسیت‌گرایی

تبعیض برپایه جنسیت و سلسله مراتب جنسیتی یکی از نمودهای پیشبرد سرکوب طبقاتی و تثبیت سلسله مراتب قدرت در سیستم‌های موجود است. استفاده از کلیشه‌های جنسیتی که رفتار انسان‌ها را بر آن اساس طبقه‌بندی می‌کند، برای مردان امتیازات ویژه قائل می‌شود و زنان را موضوع استفاده جنسی قرار می‌دهند. سکسیسم، ریشه‌ها

⁸¹ <http://www.bpb.de/nachschlagen/zahlen-und-fakten/globalisierung/271425/themengrafik-flucht-und-vertreibung>

⁸² <http://www.bpb.de/nachschlagen/zahlen-und-fakten/globalisierung/265535/themengrafik-migration>

و تشابهات بسیاری با نژادپرستی دارد، و هر دو در خدمت حفظ سلسله مراتب نظم موجود قرار می‌گیرند. امروزه جنسیت‌گرایی از روش‌های شناخته شده در دهه‌های پیشین کمتر بهره می‌گیرد و دشمنی‌اش با برابری جنسیتی را در قالب اعتراض به "دولت"ها و رسانه‌ها برای تاکید "اجحاف" بر حقوق زنان و دیگرباش‌ها نشان می‌دهد. این روش یکی از کانون‌های گردآوری "نیروی مردانه" برای احزاب فوق محافظه کار، دست راستی و فاشیستی است، گرچه هستند زنان فاشیستی که خود در این امر نقش دارند.

اسلامگرایان، یهویان و مسیحیان بنیادگرا هم روش خاص خود برای اعمال تبعیض‌های جنسیتی را دارند. آنان مدعی هستند که می‌خواهند زنان را از خطرات جنس دیگر محافظت کنند و "حقوق واقعی" آنان را درون جامعه و سلسله مراتب پدرسالارانه آن حفظ کنند. این روش نیز شکل دیگری از سرکوب جنسیتی است که در قالب و بیان مثبت فرموله شده ولیکن در عمل با خشونت تمام بر زنان، دختران خردسال و دگرباشان جنسی اعمال می‌شود. جنسیت‌گرایی و سرکوب جنسیتی چنان عمیق در کلام و زبان ریشه دوانده که در زندگی روزمره به راحتی در قالب اظهارات دشمنانه نسبت به زنان و ارزش گذاری منفی بر آنان خود را نشان می‌دهد.^{۸۳}

درهم تنیدگی ستم‌های جنسیتی، نژادی و طبقاتی گرچه از سال‌ها پیش در نظریه اینترسکشنالیتی^{۸۴} مطرح شده، اما با موج جدید پیشروی راست افراطی، فاشیسم و بنیادگرایی مذهبی در گاه- دوره کنونی، موضوعیتی بیش از پیش یافته است.

مشکلات زیست محیطی

تخریب جنون‌آسای محیط زیست و منابع طبیعی کره زمین در روند رقابت در نظام سرمایه داری برای دسترسی به سود آسان و هر چه بیشتر جزئی تفکیک‌ناپذیر از روند جهانی‌سازی سرمایه‌دارانه‌ی گاه- دوره کنونی است. سرعت نابودی منابع طبیعی، آلوده‌سازی انبوه هوا، زمین و دریا به حدی رسیده است که بشر امکان ادامه حیات نسل‌های آتی را به صورت تصاعدی محدود می‌کند. تخریب محیط زیست به تغییرات آب و هوایی وسیعی منجر شده است که جهان در سال‌های آتی بیش از پیش شاهد فجایع طبیعی، خشکسالی و کمبود آب خواهد بود. چنین فجایعی، فقط به "فجایع طبیعی" منحصر نمی‌شوند، چرا که پیامد خشکسالی در آفریقای مرکزی، شمال آفریقا و خاورمیانه، امواج جدید گرسنگی، آوارگی و مهاجرت‌های میلیونی به سرزمین‌های سالم باقی مانده برای زیست خواهد بود.

جنبش طبقه کارگر

عقب نشینی نیروی کار در گاه- دوره کنونی، نه فقط علاچی برای بحران سرمایه‌داری نبوده، بلکه روند سیستماتیک بیکارسازی عمومی روز به روز گسترش بیشتری یافته است. پژوهش‌های سال‌های اخیر در مورد نیروی کار دو روند مختلف را نشان می‌دهند:

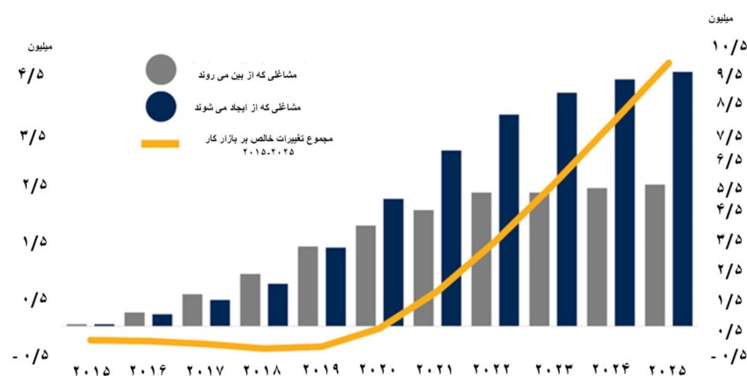
⁸³ <https://gender-glossar.de/glossar/item/13-sexismus>

⁸⁴ Intersectionality

- از سویی کاهش نیاز به مشاغل با دانش متوسط و دفتری؛
- از سویی دیگر، افزایش نیاز در دو سطح از نیروی کار و نیاز بیشتر در آینده؛
 - افزایش نیاز به نیروی کار ساده که مهارتی را نمی‌طلبد (کارهای ساختمانی، جمع‌آوری زباله، کار در کشتارگاه‌ها و خط تولید، خدمات و...)
 - و نیز افزایش نیاز به نیروی کار با تخصص بالا که کار مرده مترامی را با چگالی بسیار بالا باید به چرخش درآورد. متخصصان رشته‌های پزشکی و ژنتیک، فن آوری فضایی، تکنولوژی اطلاعاتی، نیروی کار در بخش پژوهش و توسعه و... حرفه‌هایی که نیازمند خودگردانی، خلاقیت، قابلیت کار در تیم‌های مختلف، آمادگی و انعطاف‌پذیری برای جابه‌جایی مورد نیاز سرمایه. در عین حال این نیروی کار باید قابلیت کسب و جذب نوآوری‌های علمی و تکنیکی در حرفه تخصصی خود برای انطباق دائمی با نیازهای همواره در حال دگرگونی سرمایه را داشته باشند.

نمودار ۸ چکیده ارزیابی مؤسسه گارتنر، یکی از موسسات مشاوره استراتژیک سرمایه‌داری، درباره آینده بازار کار و تغییر مشاغل در اثر کاربرد هوش مصنوعی و روبات‌ها تا سال ۲۰۲۵ را ارائه می‌دهد. (ن. ک. نمودار ۸)

این ارزیابی که بسیار خوش‌بینانه تنظیم شده است حکایت از تغییر بافت نیروی کار در ده سال آتی دارد. از سال ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۵، به خاطر استفاده از روبات‌ها ۵/۳ میلیون تا ۵/۵ میلیون نفر مشاغل خود را از دست خواهند داد. در این نمودار، خوش‌بینی ایجاد مشاغل جدید نیز وجود دارد، امری که الزاماً تضمینی برای تحقق اش وجود ندارد. نکته مهم این است که در این مشاغل جدید، جایی برای نیروهای کار سابق وجود ندارد، چرا که برای مشاغل جدید آموزش و کیفیت دیگری لازم است و سرمایه‌داری "هزینه" بازآموزی طبقه کارگر سابق برای مشاغل جدید را برعهده نمی‌گیرد. بیکارسازی انبوه نیروی کار سابق و قدیمی، و استخدام کم هزینه‌ی نسل جدیدی از نیروی کار، که



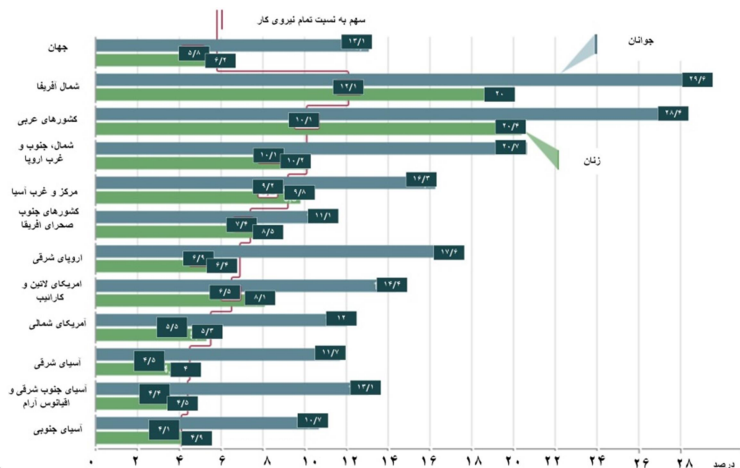
نمودار ۸- ارزیابی موسسه‌ی گارتنر از بازار کار و تغییراتی که در اثر استفاده بیشتر از هوش مصنوعی و رباتیک در تولید ایجاد می‌شود^{۸۵}

پیش از این هزینه آموزش‌هایش از ذخایر و منابع اجتماعی دیگر (پس‌انداز خانواده، مالیات‌ها که دولت‌های رفاه برای "بازآموزی" و یا آموزش نیروی کار هزینه می‌کنند و...) تأمین شده است. به زبان ساده، نیروی کار قدیم اخراج شده و جای آن را نیروی کار جدید، ارزان‌تر و بی‌تجربه‌تر در مبارزه اجتماعی و طبقاتی می‌گیرد.

در گزارش سال ۲۰۱۵ سازمان جهانی کار پی‌آمد این سیاست کلان چنین توصیف شده است: شمال افریقا و کشورهای عربی بیشترین درصد بیکاران را در جهان و به ویژه نزد جوانان دارند. در این کشورها تقریباً از هر سه جوان یکی بیکار است. پیوند این ارقام را با ده‌ها سال بی‌عملی دولت‌های دست‌یار امپریالیسم در این کشورها، آماده نساختن زیرساخت‌های اقتصادی نظیر آموزش، آب و برق، جاده‌سازی، گسترش ارتباطات راه دور و... به همراه اتخاذ سیاست‌های نئولیبرالی و پذیرفتن بی‌چون چرای شرایط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را به خوبی می‌توان دید. علاوه بر این، گزارش فوق رابطه مستقیم این آمار با موج پناهندگان از این کشورها به اروپای غربی را نشان می‌دهند. این امر سوای جنگ‌های بزرگ در منطقه در عراق، سوریه، یمن، لیبی و... توسط قدرت‌های امپریالیستی و دولت‌های ارتجاعی منطقه است که موجب آوارگی و پناهندگی میلیون‌ها نفر شده است.

نئولیبرالیسم و کلاً سرمایه‌داری بی‌رحمانه کوشیده است تشکلهای مدافع حقوق سیاسی و صنفی کارگران و کارورزان در همه کشورها را نابود یا حداقل تضعیف سازد. مبارزه برای بهبود شرایط کار و بازپس گیری حقوقی که با تهاجم چند دهه اخیر از کارگران و تمام کارورزان جهان ربوده شده، بخشی لاینفک از مبارزه روزمره طبقاتی است. خواست‌های کوتاه مدت و روزمره نظیر افزایش دستمزدها، کاهش ساعات کار، جلوگیری از افزایش بیمارگونه سرعت کار و اتخاذ سیاست‌های بازآموزی نیروی کار برای حضور در بازار کار آینده، نه فقط منافاتی با استراتژی انقلابی سرنگونی سرمایه‌داری ندارند، بلکه بخشی از تمرین و مبارزه روزانه‌ای هستند که طبقه کارگر را از چنگال سیطره یک جانبه سرمایه نجات می‌دهند.

⁸⁵ Source: "Predicts 2018: AI and the Future of Work": <https://www.gartner.com/doc/3833572>



نمودار ۹ بازار کار جهانی در سال

۲۰۱۵ بیکاران: درصد عمومی و سهم جوانان به تفکیک منطقه جغرافیایی^{۸۶}

توازن قوا در عرصه بین المللی

از آن جایی که برخی از چپ‌های (شبه-) "ضد امپریالیست"، استالینیست‌های سابق و پیروان سابق احزاب برادر، هنوز فرق رژیم روسیه کنونی و اتحاد جماهیر شوروی سابق را نمی‌خواهند بفهمند، در این بخش به طور مختصر بر روی توازن قوا بین آمریکا، روسیه کنونی و چین متمرکز می‌شویم و شناخت دقیق‌تر روندهای مالی، صنعتی و نظامی جهان و توازن قوای جهانی را به نوشته دیگری در آینده حواله می‌دهیم. چه در بحث‌های پیش از فروپاشی شوروی با طرفداران استالینیزم و چه با شیفتگان امروزی پوتین، تحلیل‌های آنان مبتنی بر فرضیات خودساخته‌ای است که گویا بزرگی جغرافیایی روسیه، وزن اقتصادی، نظامی و سیاسی آن کشور در جهان را نیز تعیین می‌کند. نمودار ۱۰ و جدول ۷- تولید ناخالص ملی آمریکا، چین و روسیه در سال ۲۰۱۶ نشان می‌دهند که روسیه اساساً نقش تعیین‌کننده‌ای در

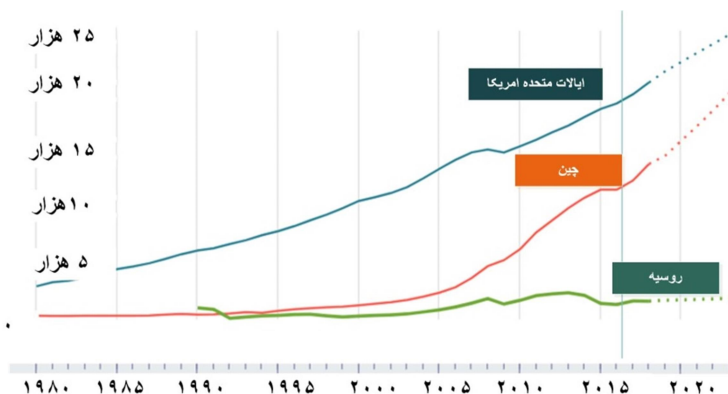
کشور	تولید ناخالص ملی در ۲۰۱۶ (بیلیون دلار آمریکا)
ایالات متحده آمریکا	۷۱/۱۸
جمهوری خلق چین	۲۲/۱۱
فدراسیون روسیه	۲۸/۱

جدول ۷- تولید ناخالص ملی آمریکا، چین و روسیه در سال ۲۰۱۶^{۸۷}

⁸⁶ Quelle: Copyright © International Labour, Organization (ILO): Key Indicators of the Labour Market (KILM) 2015

⁸⁷ <https://www.imf.org/external/datamapper/NGDPD@WEO/USA/CHN/RUS>

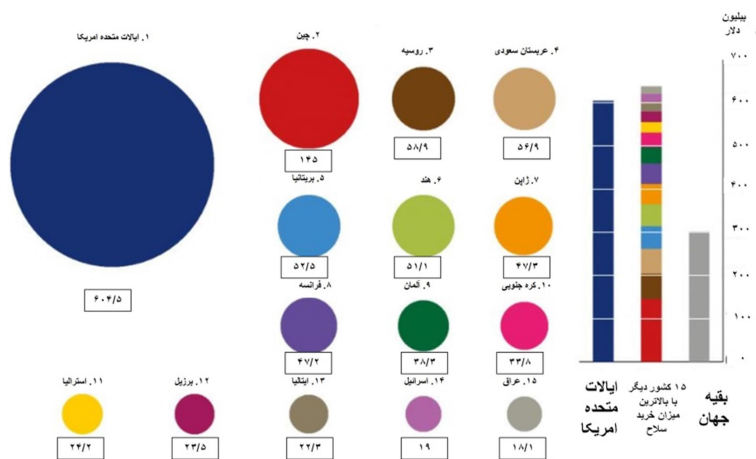
تولید ناخالص جهانی نداشته و پس از کره جنوبی مقام دوازدهم را دارد. بررسی این روند از ۱۹۹۰ (سال انتشار آمار اقتصاد روسیه توسط صندوق بین المللی پول) تاکنون نشان می‌دهد که اقتصاد روسیه در رکود بسر می‌برد. قدرت تولید ناخالص داخلی‌اش در سال ۲۰۱۶ کمتر از یک هیجدهم آمریکا و یک یازدهم چین بود. آمریکا هنوز هم مهم‌ترین دولت سرمایه‌داری جهان و با بالاترین تولید ناخالص ملی است. این موقعیت توسط چین در مقام دومین قدرت اقتصادی جهان، تهدید می‌شود.



نمودار ۱۰- مقایسه تولید ناخالص

داخلی سه کشور آمریکا، چین و روسیه در دوره زمانی ۱۹۸۰ تا ۲۰۲۰^{۸۸}

چین خود را در گاه- دوره کنونی از یک قدرت اقتصادی هم‌تراز روسیه به دومین قدرت تولیدی جهان ارتقاء داده است. با توجه به این روند است که سخنان اواما در مورد انتقال "مرکز ثقل توجه آمریکا" به سوی آسیای جنوب شرقی و اقیانوس آرام قابل درک می‌شود. همچنین سیاست‌های حفاظت گمرکی ترامپ در دوره کنونی تلاشی است برای ترمز چین (و سایر رقبا) و حفظ موقعیت هژمونیک آمریکا در تولید جهانی. نمودار ۱۱- سهم ۱۵ کشور با بالاترین بودجه نظامی جهان در سال ۲۰۱۶ و مقایسه با سایر کشورهای جهان را به نمایش می‌گذارد.



⁸⁸ <https://www.imf.org/external/datamapper/NGDPD@WEO/USA/CHN/RUS>

نمودار ۱۱- سهم ۱۵ کشور با بالاترین بودجه نظامی جهان در سال ۲۰۱۶ و مقایسه با سایر کشورهای جهان^{۸۹}

ایالات متحده به تنهایی تقریباً نیمی از بودجه نظامی جهان را به خود اختصاص می‌دهد. دومین کشور با فاصله زیاد چین است و روسیه در رده سوم قرار دارد که در سال ۲۰۱۷ این رده توسط عربستان سعودی اشغال می‌شود. باید بر این نکته تأکید کرد که در رابطه با توان مخرب نظامی صرفاً کمیات (بودجه، نفرات و...) تنها معیار نیستند و کیفیات وزن بسیار مهمتری دارند. قدرت اتمی امریکا، اروپای غربی، چین و روسیه آن‌چنان است که قادرند ده‌ها بار کره زمین را با سلاح‌هایشان به صورت کامل نابود کنند. نکته دیگر این که کشورهای امپریالیستی که عمدتاً انحصار کالاهای مرگ آفرین را دارند، علی‌رغم تحمیل بودجه نظامی سنگین به شهروندانشان و مردم جهان، اما منافع‌شان ایجاب می‌کند که جنگ‌های سودآور خانه خراب کن را به کشورهای پیرامونی منتقل کرده و از این طریق با یک تیر دو هدف را نشانه می‌گیرند: هم ثروت‌های باد آورده کشورهای پیرامونی ثروتمند (عربستان، شیخ نشین‌های خلیج فارس...) را از طریق فروش اسلحه به حکومت‌های دست‌نشانده و فاسد، به کشورهای امپریالیستی منتقل می‌کنند؛ و هم با به راه انداختن جنگ‌های منطقه و محلی، بازار و آزمایشگاهی برای آخرین اختراعات مخرب خود به وجود می‌آورند.

صلح و نظامی‌گری

افزایش نظامی‌گری، افزایش جنگ‌های داخلی و منطقه‌ای و خطر فزاینده جنگ‌های وسیع‌تر آتی مهم‌ترین ویژگی‌گاه- دوره کنونی بوده است. جنگ و نظامی‌گری بیش از پیش عاملی بنیادی در ادامه حیات سرمایه‌داری شده و بی‌تردید امپریالیسم امریکا بزرگ‌ترین خطر برای صلح جهان است. انحصارات حاکم بر امریکا بالاترین میزان سرمایه‌گذاری را در صنایع نظامی جهان دارند. پرداخت هزینه‌های کمرشکن اقتصادی نظامی و سودهای نجومی انحصارات نظامی، نه فقط از کیسه طبقه کارگر و کارورزان امریکایی، بلکه بطور مستقیم و یا غیرمستقیم توسط مردم تمام کره زمین پرداخت می‌شود. هزینه نظامی برای به نابودی کشاندن اقتصادهای رقیب و نیز استفاده از بخش صنایع نظامی برای دسترسی به سودهای انحصاری از طریق جنگ‌ها، قراردادهای و پیمان‌های دوجانبه و یا چندجانبه نظامی امریکا با "متحدینش" دوباره به صندوق انحصارات نظامی سرازیر می‌شود.

جنگ و صنایع تسلیحاتی علاج دردهای بحران مزمن و ساختاری سرمایه‌داری است. با برافروختن چند جنگ بزرگ و کوچک "بحران اضافه تولید" صنایع نظامی آرام می‌گیرد. رقابت دائم تسلیحاتی مشوق "نوآوری" است. با فروش سلاح به کشورهای درگیر رقابت تسلیحاتی به قیمت‌های انحصاری، سودهای انحصاری عاید انحصارات نظامی می‌شوند. در عوض توده‌های مردم در کشورهای پیرامون، که حکومت‌هایشان چنین سراسیمه‌ذخایر ارزی‌شان را برای خرید سلاح به باد می‌دهند، برای نجات از فقر، گرسنگی و بحران چاره‌دیگری جز به خیابان‌ها ریختن ندارند. نمونه‌ی بهار عربی پاسخ توده‌هاست در قبال سیاست‌های اقتصادی- نظامی‌گری کشورهای مرتجع منطقه خاورمیانه.

⁸⁹ The Military Balance 2017: <https://archive.org/details/THEMILITARYBALANCE/page/n17>

مزایای جنگ برای امپریالیست‌ها صرفاً به منافع اقتصادی محدود نمی‌شود، چرا که توسل به جنگ به واقع حربه مناسبی برای سرکوب مبارزه طبقاتی در داخل کشورها و نابودی مخالفین حکومت. چه در جنگ ایران و عراق که "نعمت الهی" برای جمهوری اسلامی بود و چه در حمله آمریکا به افغانستان، این اپوزیسیون حکومت بود که بیشترین فشار پلیسی و امنیتی را متحمل شد. جنبش ضدجهانی‌سازی سرمایه‌دارانه که با اعتراضات و کارزارهای جهانی سرمایه‌داری را به چالش کشیده بود، پس از یازده سپتامبر و آغاز دور جدیدی از جنگ‌های تجاوزکارانه امپریالیستی تحت لوای مبارزه با تروریسم، سرکوب شد و در عوض موجب پیشروی فاشیسم و نژادپرستی در اروپا و آمریکا و نیز رشد اسلام‌گرایی در خاورمیانه شد. بی‌چون و چرا جنگ نقشی بنیادی در حفظ اقتصادی و سیاسی نظم موجود دارد.

در گاه- دوره کنونی مبارزه با سیاست نظامی‌گری، چه از طریق شرکت و دامن زدن به جنبش‌های ضدجنگ و ضدنظامی‌گری، چه از طریق سرنگونی بنیادی دولت‌هایی که به این جنگ و نظامی‌گری چه در داخل کشورشان و چه در گستره منطقه‌ای و جهانی دامن می‌زنند، یکی از با اهمیت‌ترین و کلیدی‌ترین کانون‌های مبارزه طبقاتی و اجتماعی به شمار می‌رود. مبارزه علیه جنگ و نظامی‌گری تلاشی برای حفظ صلح در جهانی است که در سیطره سرمایه‌داری است، با این حال، نباید به بهانه این که مبارزات پاسیفیستی در چارچوب نظم موجود باقی می‌مانند، از حضور فعال در آن‌ها خودداری کرد. در عین حال، فعالیت انقلابی برای نابودی نظام سرمایه‌داری که نظامی‌گری جزء درونی و ضروری آن است، بخشی از فعالیت برای دسترسی به صلح پایدار میان خلق‌های مختلف جهان می‌باشد. طبقه کارگر و بشریت اگر نتوانند فاجعه سرمایه‌داری را به صورت کامل دفع کنند، دستکم باید مانع از آن شود که سرمایه‌داری بشریت و طبیعت را به بربریت و از آن بدتر به نابودی کامل بکشاند!

جمع بندی

این نوشته تلاشی اولیه و اجمالی برای ترسیم چهره‌ی گاه- دوره کنونی جهانی از سال ۱۹۹۰ تا به امروز است. ضرورت طرح نکات و موضوعات این نوشته از آن رو بود که دستکم فهرستی از موضوعات و مسایل گوناگون مرتبط با وضعیت کلی جهان ارائه شود. به این امید که در فرصت‌های بعدی، به هر موضوع ژرف‌تر و دقیق‌تر پرداخته شود.

این نوشته با توافقاتی بر روی تعاریف و ترمینولوژی آغاز شد و با اشاره به پیشینه بحث در مورد عصر، دوران و گاه- دوره، به مقایسه هم‌سویی و نزدیکی این رویکرد با موج‌های بلند سرمایه‌داری (کندراتیف) پرداخت. داده‌های تجربی نشان می‌دهند که فضای سیاسی گاه- دوره کنونی از سال ۱۹۹۰ با دو مرحله موج پنجم کندراتیف همخوانی و همپوشانی دارند. بدیهی است که این امر یک به یک و تک خطی نیست ولی استفاده از توازی این دو رویکرد، پیش بینی با دقت بیشتر برخی از بحران‌ها، مناقشات طبقاتی-سیاسی و جنبش‌های آتی را ممکن می‌سازند.

بخش اصلی نوشته به روندها و تضادهای گاه- دوره کنونی از زمان فروپاشی بلوک شرق در سال ۱۹۹۰ تاکنون می‌پردازد. در محورهای اصلی این بخش، به انقلاب علمی و فنی، به عنوان یکی از راه‌های سرمایه‌داری برای گذر از بحران اقتصادی مزمن کنونی اشاره شد. میزان پیشرفت بشر در زمینه علمی و فنی و مکانیسم‌های کنترلی

حاصل از آن چنان است که در عرصه سیاسی و اجتماعی- و مستقل از ماهیت دولت، خواه سرمایه‌داری باشد و خواه سوسیالیستی- جامعه انسانی باید به دقت فزاینده بر ایجاد روندهای کنترلی و بازبینی اجتماعی و سیاسی کل اجتماع بر علم و فن آوری تاکید نهد تا از تمرکز مخرب قدرت و کنترل توسط جمعی محدود جلوگیری شود.

در ادامه مطلب به جهانی‌سازی سرمایه‌دارانه و پیش‌شرط‌هایش هم چون حمل و نقل و ارتباطات پیشرفته، دسترسی به انرژی ارزان، کاهش گمرکات و تحمیل سیاست و اقتصاد نئولیبرال به کشورهای ضعیف‌تر اشاره شد. در پی آن، ویژگی مبارزه و سازماندهی شبکه‌ای علیه جهانی‌سازی سرمایه‌دارانه با ویژگی‌ها، نقاط قوت و ضعفش مورد بررسی قرار گرفت. علاوه بر این، تضادها و ویژگی‌های گاه دوره پیشین که در دوره کنونی نیز موضوعیت دارند، موضوعاتی نظیر از بین رفتن هویت‌های محلی، نژادپرستی، جنسیت‌گرایی، مشکلات زیست محیطی و مهمتر از همه جنبش طبقه کارگر، جداگانه مورد بحث قرار گرفتند.

در پایان بخش سوم به دو ویژگی مهم گاه- دوره کنونی یعنی توازن قوای جهانی و مسئله نظامی‌گری روزافزون در سطح جهان پرداخته شد. اشاره شد که گرایش به نظامی‌گری فزاینده، تنها مسئله‌ای سیاسی و پیامد رقابت قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری نبوده بلکه یکی از راه‌های ذاتی سرمایه‌داری برای خروج از بحران مالی شدید و رکود اقتصادی مزمینی است که از سال ۲۰۰۸ با آن دست به گریبان بوده است. بحران ساختاری کنونی، نیاز به تجدید ساختار کلی نظام سرمایه‌داری دارد و جنگ امکان نابودی نیروهای تولید، از بین بردن یا بی‌ارزش کردن سرمایه سرگردان و مازاد و سرکوب طبقاتی را فراهم می‌آورد. نظامی‌گری فضایی برای دور جدیدی از انباشت سرمایه و نرخ سود بالا در فاصله دو بحران به وجود می‌آورد.

ولیکن خوشبختانه بدیل دیگری نیز وجود دارد: انقلاب سوسیالیستی علیه سرمایه‌داری. اما، نیروهای پیشرو چگونه باید پیش بروند تا مبارزه از مضمون اصلی تهی نگردد و به اهداف اصلی خود برسند؟ همگرایی و پیوند روندهای مبارزاتی که در بالا به آن اشاره شد تنها راه غلبه بر توازن قوای یک طرفه و خطرناکی است که اردوی ضدانقلاب جهانی در آن برتری نظامی، تسلیحاتی، مالی و صنعتی دارد. تشدید تضادهای امپریالیستی دنیا را با خطر جدی برافروخته شدن جنگ‌های بزرگ و خانمان سوز مواجهه کرده است. در عین حال، این تضادها نشان می‌دهند که فروپاشی جهان دوقطبی پیشین به نظم نوین دل‌خواه امپریالیسم امریکا منجر نشده است. جهان چند قطبی نقشی بیش از دهه ۱۹۹۰ میلادی سده بیستم و دو دهه آغازین سده بیست و یکم خواهد یافت. این جهان چند قطبی امکان رشد مجدد جنبش‌های رهایی بخش در کشورهای پیرامونی را با مضمونی پیشرو و انقلابی فراهم می‌کند. در کشورهای اروپایی، به ویژه در یونان، اسپانیا، ایتالیا و ایرلند، یک قطب بندی میان بدیل سوسیالیستی و مقابله فاشیستی دیده می‌شود.

مارش پیشروی فاشیسم در کشورهای اروپای مرکزی، اروپای غربی، برزیل، آسیای جنوب شرقی را شاهدیم، اما آرمان سرخ‌رهای هنوز در افق پدیدار نیست! درست است که تاریخ سال‌های آتی را از قبل نمی‌توان نوشت اما نباید فراموش کرد که «انسان‌ها خود سرنوشت خویش را تعیین می‌کنند، منتها در چارچوب معین تاریخی- اجتماعی».

